

# سکا های پامیر و هندوکش



گردآورنده: سورگل

فبروری ۲۰۱۹

## فهرست مطالب

2.....	پیشگفتار
3.....	مهاجرت آریاییها
7.....	سکاها
9.....	تحركات نظامی و سیاسی در آسیای میانه (قرن دوم ق.م.)
11.....	سکاهای پامیر شرقی
12.....	کمیدها
13.....	دروازه های شرقی باختر
15.....	زیربنای جامعه سکاهای پامیر و هندوکش
16.....	تحلیل نام چند مکان
16.....	اشکاشم و یزغلام
17.....	شیوه
19.....	شغنان
25.....	خلاصه
26.....	منابع و مأخذ

## پیشگفتار

در بهار ۱۳۸۵ (۲۰۰۶) رهسپار شهر فیض آباد شدم و چون مسیر شغنان- فیض آباد در چندین نقاط شیوه برای عبور موثر مسدود بود ناگزیر با دو تن از همراهانم خود را پیاده به بامدره، در نزدیکی بهارک، رساندم. پیش از رسیدن به بامدره در یک نقطه شیوه، که به "غوزک دهبنت" (دشت غوزک؟) مسمی است، بخاطر یک لحظه استراحت و صرف یک مشت تلقان توقف کردیم.

در طول این سفر من ذهنم را مشغول مشاهده طبیعت، بخصوص کوه های شیوه، کرده بودم. اما در دشت غوزک چیزی را فراتر از طبیعت دیدم - گورستانی که سراسر این دشت را پوشیده بود. نام این دشت را بیجا "غوزک" نگذاشته اند - یعنی "برآمدگی، پندیده گی، همانند غوزه پخته".

البته پیش از اینکه همسفرانم برایم اطلاع بدهند که این همه گور است، من در ذهنم مشغول دریافت علل طبیعی این غوزکها بودم. چون اطلاع پیدا کردم که روی این دشت را همه گور پوشیده است، شگفت انگیز شدم. سپس، به این سوی و آنسوی نگرستم تا نشانه یی از آبادی پیدا کنم تا این گورستان را به مردمان آن آبادی ربط بدهم. ولی هیچ نشانه یی از آبادی و مسکن در اطراف گورها به چشمم نه افتاد.

پس از صرف توشه باز رهسپار مقصد شدیم و در مسیر راه در چندین گوشه دیگر هم از نزدیکی گورستانها گذشتیم. چندی از این گورها باز شده بودند و محتوای آنها، به قول همسفرانم، غارت شده است. طبق اطلاعی که پیدا کردم، محتوای این گورها عبارت از شمشیر، خنجر، نیزه، مجسمه های کوچک و امثال این اجناس بوده است. چون سخن از شمشیر و نیزه میرود، نخستین تصویری که در ذهن هر کس بوجود میآید نظامی بودن صاحبان این گورهاست. من هم به چنین فکر و خلاصه آمد؛ شاید زمانی در این محل نبردی رخ داده باشد و در پایان نبرد جنگاورانی که جانهای خود را از دست داده اند با تمام جنگ افزارهای شان در همین محل دفن شده اند. با این نتیجه گیری من هم گورهای شیوه را به باد فراموشی سپردم.

با گذشت زمان با کتابی سر خوردم که توسط باستانشناس روسی، لتوینسکی، در باره کوچیهای پامیر شرقی نوشته شده است. به گونه بیکه در این کتاب ذکر شده است؛ آثاری که از گورهای پامیر شرقی به دست آمده اند به محتوای گورهای شیوه شباهت نزدیکی دارند. آثار کشف شده از گورهای پامیر شرقی هم بیشتر خنجر، نیزه، و مجسمه های حیوانات است. باستانشناسان گورهای پامیر شرقی را متعلق به سکاها میدانند که در هزاره اول قبل از میلاد در فلات پامیر به یک زندگی کوچیگری پرداخته بودند. به این ترتیب، من هم باز به فکر گورهای شیوه افتادم و این بار خواستم سرگذشت سکاها را در پامیر و سرزمینهای همجوار پیگیری کنم که نتیجه آن این مقاله است.

نهایتاً، در پایان مقاله هم ما گورهای شیوه را به هیچ یک از مردمانیکه به آنها در این نوشته اشاره میشود، از جمله سکاها، ربط نمیدهیم. ربط دادن آثار تاریخی و فرهنگی به گروهی از مردمان تاریخی وظیفه باستان شناسان است. در این مقاله ما تنها به سیر گذشته ها میرویم و به مردمانیکه از سرزمین پامیر و هندوکش عبور کرده اند، و یا مسکن گزیده اند، اشاره میکنیم. (در این مقاله اصطلاح هندوکش را به شکل محدود استعمال میکنیم و آنهم قسمتهای شرقی بدخشان است.)

در این مقاله موضوعات دیگری را، که با هم گره خورده اند، هم پیگیری میکنیم؛ از جمله آریاییها، یوچیها، وجه تسمیه شغنان، و غیره.

## مهاجرت آریاییها

هرگاه به تاریخ مردم و سرزمینهای آسیای میانه نظری بافکنیم، بی شک، به مسئله آریاییها روبرو میشویم. چون این مسئله زیربنای تاریخ این سرزمین و مردم آن است نمیتوانیم آنرا نادیده بگیریم. به همین خاطر، اگر خیلی فشرده هم باشد، چیزی را باید از سرگذشت آریاییها در این مقاله بگنجانیم.

دو نظریه در رابطه به مکان اصلی آریاییها موجود است. نظریه اول این است که آریاییها مردمان بومی سرزمینی بودند که باختر در مرکز آن قرار داشت و مردمان سرزمینهای همجوار باختر؛ پنجاب (هند شمالی) و پارس (ایران)، فرهنگ آریایی را از باختر با خود به این سرزمینها بردند. این نظریه "نظریه بومی" (autochthonous) نامیده میشود. حامیان این نظریه دلایل قانع کننده‌ی را پیشکش کرده اند. احمد علی کهزاد در کتاب خود "تاریخ افغانستان" مینویسد - اگر مهد اولیه آریا هر جا معین شود ولی باختر کانون و مهد آن کتله آریایی است که در افغانستان و هند و فارس منتشر شده است. کهزاد برای اثبات این نظریه به کتابهای مذهبی هندوها "ویدا" و اوستا تکیه میکند. چون اصطلاح "آریا، آریانا، آریاناویجه، آریاورته" تنها در همین دو کتاب ذکر یافته اند و بعضی از نامهای مکانها در هندوستان و افغانستان عبارت از واژه "آریا" استند - مثلاً هرات - کهزاد دیگر دلیلی را برای جستن خاستگاه آریاییها در جای دیگر نمیبیند (1).

کتاب دیگری که موضوع آریانا و آریانا ویجه به شکل مفصل در آن پیگیری شده، "تاریخ باستان شغنان"، تیزس دکتورا از استاد خوشنظر پامیرزاد میباشد. نویسنده این کتاب هم از موقعیت آریانا در سرزمینی که شامل افغانستان امروزی است دفاع میکند. دکتور خوشنظر پامیرزاد مینویسد؛ آریانا "... این قدیمترین اسمی است که باشندگان آریا دو طرف هندوکش به مسکن زیبا و خاک قشنگ خویش داده اند". در مورد "آریانا ووجه"، یعنی نخستین زادگاه آریایی ها، در این کتاب چنین ذکر شده "... آریانا ووجه در موقعیت امروزی مناطق بالایی آمودریا قرار میگیرد" (2). برای اثبات این نظریه هم بیشتر شواهد از اوستا آورده شده که در آن از آریاناویجه همچون یک سرزمین کوهستانی با دریاها و خروشان سخن رفته است.

در حقیقت استدلال احمد علی کهزاد، خوشنظر پامیرزاد و نویسندگان دیگر که باختر و سرزمینهای همجوار آنرا مهد آریاییها میدانند پایه مستحکمی دارد. چگونه میتوانیم آریانا را به مکان دیگری منتقل کنیم که هیچ مکان دیگر نه نام و نه نشانی از آریانا را دارد؟ این درست است؛ فرهنگ آریایی (زبان سانسکریت و اوستایی، ادیان هندی و بودایی و زردشتی، حکومت داری هخامنشان و غیره) در همین سرزمین باختر، هند، و پارس به اوج کمال خود رسید. اما به اوج کمال رسیدن یک فرهنگ در یک مکان و خاستگاه آن فرهنگ در جای دیگر دو مسئله جداگانه استند. پس، در قدم اول، ما باید بپذیریم که فرهنگ آریاییها در سرزمینی که در بالا بدان اشاره شد به اوج کمال خود رسید. در قدم دوم، نباید این نقطه هم رد شود که نشانه هایی از سرچشمه فرهنگ آریاییها در جای دیگر، خیلی دور از باختر، کشف شده است.

نظریه دوم آریاییها را به صدها کیلومتر دورتر از باختر قرار میدهد. حامیان این نظریه بیشتر متکی بر شواهد باستانشناسی استند و از کتب تاریخی هم اسناد میجویند. به این ترتیب، باستانشناسان شوروی سابق آبادیهایی را در

1. احمد علی کهزاد. ۱۳۲۹، تاریخ افغانستان، ص. ۳۱، ۴۱

2. پامیرزاد، خوشنظر. ۱۹۹۸، تاریخ باستان شغنان، ص. ۴۲

نزدیکی کوهپایه های اورال کشف کردند و بعد از پژوهش آثار فرهنگی این آبادیها، و آثار همانند آن در دشتهای اوروسیا، به خلاصه یی رسیدند که ساختار و فرهنگ مادی این آبادیها با فرهنگ آریاییها که در ویداها و اوستا درج شده است مطابقت میکند. "ارکایم Arkaim" نمونه یی از این آبادیهاست که به بعضی از ساختمانهای معابد باختر قدیم شباهت دارد. آبادیهای کوههای اورال، بی آنکه کدام صدمه یی به آنها رسیده باشد، ناگهانی ترک شده اند.<sup>3</sup> ما هم میرویم به دنبال این مردم تا ببینیم، سرانجام، دامن مهاجرت آنها را به کجا میکشاند.

در اواخر هزاره سوم قبل از میلاد مردمانیکه در دشتهای اوروسیا زندگی میکردند ناگهانی متحرک میشوند. دانشمندان دلیل این حرکات و مهاجرتهای بعدی این مردم را بیشتر به مصیبت طبیعی ربط میدهند، که خشکیدن چراگاهها یکی از مهمترین این دلایل است. چون مردم در این دوره ها بیشتر به مالداري میپرداختند خشکسالیهای متواتر مردم را مجبور به مهاجرت میکند تا چراگاههای بهتری را پیدا کنند. آریاییها یکی از بزرگترین گروه این مردمان مهاجر بودند.

در این زمان، اواخر هزاره سوم ق.م، آریاییها هنوز همه با هم یا در نزدیکی همدیگر میزیستند. ولی در اثر این مهاجرتها آنها به دو دسته بزرگ تقسیم میشوند. دسته اول، که بعدها به "آریاهای هندی" معروف میگردد، از نزدیکی کوههای اورال نخست به طرف شرق اوروسیا و بعداً مسیر جنوب را پیش میگیرند و به باختر میرسند. دسته دوم آریاییها، که بعداً به "ایرانیان" معروف میگردد، بعد از چند نسل دیگر به دنبال آریاهای هندی میروند. ایرانیان نخست همه آسیای مرکزی را اشغال میکنند و بعداً به باختر و فلات ایران میرسند. به قول دانشمندان، آریاییها در نزدیکی های ۲۰۰۰ ق.م. از هم جدا شدند. مهاجرت ایرانیان به آسیای مرکزی و فلات ایران در بین قرنهاي ۱۰-۱۳ ق.م. رخ داده است (4)(5).

فرهنگ (مادی) که از آریاییها در دشتهای اوروسیا و آسیای میانه چون آثار تاریخی باقی مانده بنام فرهنگ آندرانوا (Andronovo Culture) یاد میشود. چنانچه باستانشناس روسی، کوزمینه، در کتاب خود مینویسد "بعد از سال ۱۹۷۷ (در دایره دانشمندان) هیجانی بوجود آمد. ارتباط فرهنگ «آندرانوا» به هند و ایرانیان (آریاییها) همه جانبه پذیرفته شد". این سخنان کوزمینه بعد از آن نوشته شده که در سال ۱۹۷۷ جمعی از دانشمندان برجسته در رشته زبانشناسی، تاریخ، باستان شناسی و مردم شناسی در شهر دوشنبه، پایتخت تاجکستان، جمع آمدند تا مسائل "قومها در آسیای میانه در دوره های نخست تاریخی" را روشن کنند. شرکت کنندگان این کنفرانس بیشتر از شوروی سابق بودند ولی نمایندگان از هند، پاکستان و اروپا هم حضور داشته اند (6).

کوزمینه گسترش فرهنگ آندرانوا را ، که یادآور شدیم به آریاییها تعلق دارد، چنین شرح میدهد:

مکانهای تاریخی آندرانوا (که تا کنون کشف شده اند) در سه هزار کیلومتر دشت و جنگل پخش شده است؛ از نشیبی های شرقی کوههای اورال (Ural) الی دریای ینی سئی (Yenisey). در شمال فرهنگ آندرانوا به جنگلهای برف پوشیده (taiga zone) میرسید و در جنوب به کوههای تیان شان (Tian-Shan) و پامیر گسترش یافته بود (7).

3. Kuzmina, E. E. 2007. *The Origin of the Indo-Iranians*. pp. 31-36

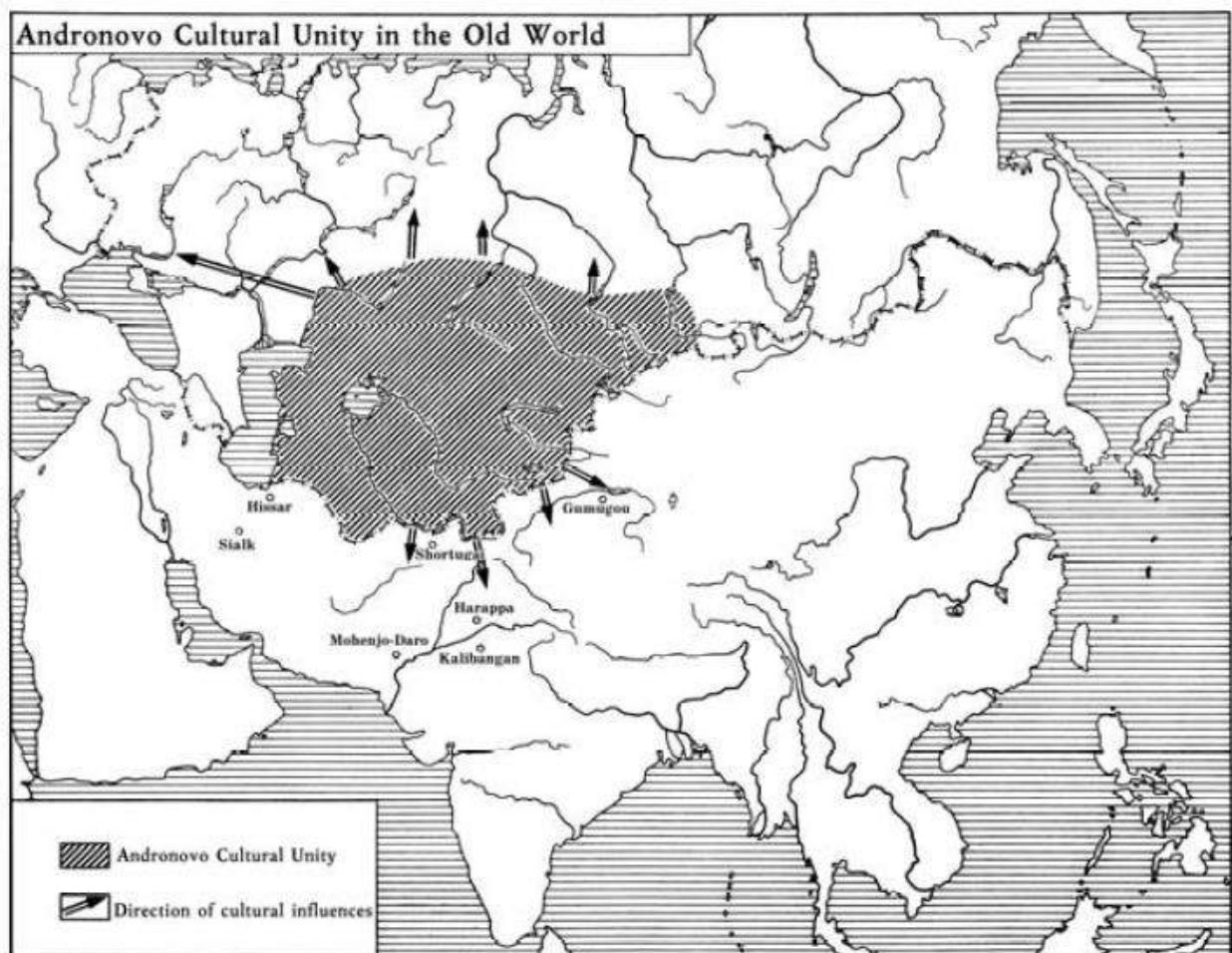
4. Kuzmina, E. E. 2007. *The Origin of the Indo-Iranians*. p. 63

5. Mallory, J. P. 1989. *In Search of the Indo-Europeans*. p. 39, 53

6. Kuzmina, E. E. 2008. *Арий-культ на юг*. p. 115

7. Kuzmina, E. E. 2007. *The Origin of the Indo-Iranians*. p. 22

نقشه (1) گسترش فرهنگ اندرانوا را به تصویر میکشد.



نقشه 1. گسترش فرهنگ اندرانوا (۸)

چنانچه در نقشه می بینیم گسترش نهایی فرهنگ اندرانوا در جنوب دریای آمو است و کوههای پامیر را هم در بر میگیرد. سرزمینهایی که عادتاً "مهد آریاییها" خوانده میشوند اصلاً در این نقشه زیر پوشش فرهنگ اندرانوا قرار ندارند. آریاییها تنها بعد از آنکه باختر شمالی (تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان امروزی) را اشغال میکنند و فرهنگ مادی این سرزمین را میزیرند، به مناطق دیگر پخش میگردند. فرهنگ اندرانوا تقریباً یک هزار سال ادامه پیدا کرد و در اوایل دوره فلز، ۱۰۰۰ ق.م، خاتمه یافت. البته سوالی در اینجا به میان میآید؛ آریاییها که به هند و فلات ایران کوچیدند، چه فرهنگی را با خود به این سرزمینها بردند؟ فرهنگ معنوی آنها (زبان/آئین) بیشتر به شکل گذشته خود باقی ماند ولی فرهنگ مادی آنها، به تقاضای زمان و جغرافیه، دیگر تغییر کرده بود.

8. Kuzmina, E. E. 2007. *The Origin of the Indo-Iranians*. p. 585

یک نقطه مهمی که باید در اینجا ذکر شود اینست که؛ نه تنها آریاییها از غرب اوروسیا به شرق کوچیدند. یک قبیله دیگر هندواروپایی هم در پیشاپیش آریاییها به شرق سایبیریا در حرکت بود. به قول پژوهشگران این قبیله نیاکان همان مردمانی بودند که بعدها در تاریخ آسیای میانه و باختر به شکل یوچیها ظاهر میگردند. نیاکان یوچیها هم از دشتهای روسیه نخست به طرف شرق حرکت کردند و به نزدیکی کوههای آلتای رسیدند. سپس همه، یا تعدادی از آنها، به جنوب رفتند و در مناطق غربی چین مسکن گزیدند. سرگذشت بعدی یوچیها به نوشته ما ارتباط دارد و به این خاطر از آنها هم در اینجا ذکر کردیم (9).

اگر موج اول آریاییها در اوایل هزاره دوم ق.م. به باختر شمالی و بعداً در ۱۵۰۰ ق.م. به هند رسید، چه مردمانی پیش از رسیدن آنها در این سرزمینها میزیستند؟

در هزاره سوم قبل از میلاد بخش جنوبی آسیای میانه و شمال افغانستان، منطقه یی بوده است دارای زمینهای حاصلخیز و معادن فراوان، که مردم مهاجر را از مناطق خاور نزدیک به سوی خود جلب میکرد. در بین سده های ۲۲۰۰ و ۱۷۰۰ قبل از میلاد در این سرزمین تمدنی میان آمد. باستان شناس شوروی سابق، ویکتورساریانیدی، آثار این تمدن را کشف کرد و آنرا "تمدن باختر و مرغیانان" نامگذاری کرد. از این تمدن در بعضی اسناد "تمدن آکسوس" هم یاد میشود. مرکز این تمدن را در دلتای دریای مرغاب در جنوب ترکمنستان امروزی، مکانی که "گانور تپه" نامیده میشود، قرار داده اند. کاشف این تمدن، ویکتورساریانیدی، آنرا به آریایی ها متعلق میداند؛ ولی دانشمندان دیگر این ادعا را رد میکنند و این تمدن را به مردمان بومی این سرزمین ربط میدهند که پیش از آریاییها در اینجا میزیستند (10)(11).

چرا بسیاری از دانشمندان تمدن باختر و مرغیانان را به آریایی ها متعلق نمیدانند؟ برای این ادعا دلایل زیادی موجود است. این دلایل را میتوان از نقطه نظر باستان شناسی و زبان شناسی ارائه کرد. کهنترین بقایای اسب که در باختر پیدا شده است به ۲۰۰۰ ق.م. میرسد. این اسب، طبق رسوم آریاییها، دفن شده است و در حالیکه اسب در فرهنگ آریاییها از اهمیت خاصی برخوردار بود، این جانور در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد در باختر خیلی نادر بود و یا هم تقریباً وجود نداشت. شتر و خَر، برعکس، جانوران اهلی بودند که آریاییها با آنها آشنایی نداشتند. به گفته زبان شناسان، آریاییها واژه های شتر، خَر و "خِست" را از زبانی که در باختر آنروز مروج بود اقتباس کردند ( \*uštr, \*khar, \*išt ) (12) (13).

در هند هم پیش از رسیدن آریاییها یک تمدن پیشرفته موجود بود. این تمدن به "تمدن هاراپا" (گاهی هم "تمدن سند" یاد میشود) مسمی است. تمدن سند درپهنای دو ساحل دریای سند قرار داشت. باستان شناسان موجودیت این تمدن را به سه دوره تقسیم کرده اند؛ دوره تهداب گذاری (از ۳۲۰۰ الی ۲۶۰۰ ق.م.)، دوره اوج کمال (از ۲۶۰۰ الی ۱۹۰۰ ق.م.) و دوره زوال (از ۱۹۰۰ الی ۱۳۰۰) (14). هدف از رجوع به تمدن سندی اینست که، در جنوب هندوکش هم یک تمدن پیشرفته یی وجود داشت. این تمدن در ۱۸۰۰/۱۹۰۰ ق.م. هنوز هم در جریان ترقی بود؛ و به نظر باستانشناسان، چند صد سال دیگر هم را در حالت زوال سپری کرد. و گفته شده که شاید رسیدن آریاییهای

9. Benjmin, C. G.R. 2007. *The Yuezhi*. p. 7

10. Lamberg-Karlovsky, C. 2013. *The Oxus Civilization*. p. 22

11. Kuzmina, E. E. 2007. *The Origin of the Indo-Iranians*. pp. 225-226

12. Lyonnet, B. 1993. *Central Asia, The Indo-Aryans and the Iranians*. p. 425

13. Wotzel, L. 2003. *Linguistic Evidence for Cultural Exchange in Prehistoric Western Central Asia*. 25

14. McIntosh, J. 2008. *The Ancient Indus Valley*. p. 67, 83, 91

هندی به سند به زوال این تمدن سرعت بخشید. مردمانیکه این تمدن را بنا کردند، به نظر بیشترین دانشمندان، دراویدی‌ها (Dravidians) بودند.

تمدن هاراپا حتی مستعمره‌یی در ولایت تخار امروزی داشت که بنام شارتوگی (Shortugai) مشهور است. باستان‌شناسان پایه‌گذاری این مستعمره را به ۱۹۰۰ ق.م. میرسانند؛ زمانیکه تمدن سند هنوز در اوج کمال خود بود. هدف اصلی این مستعمره استخراج لاجورد و سنگهای گرانبها از کوههای بدخشان بوده (15). این نقطه تایید میکند که آریاییها در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد در باختر جنوبی/هندوکش حضور نداشتند وگر نه لاجورد بدخشان توسط بیگانگان استخراج نمیشد.

تقریباً ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد گروهی از مردمان، که خود را "آریا" (Aria) میخواندند، از مسیر شرق و جنوب افغانستان امروزی، خود را به شمال هند (پنجاب) رساندند. آنها کهنترین بخش سرودهای ویدایی را با خود به این سرزمین آوردند. در اثر آمیزش فرهنگ آریاهای هندی با فرهنگ بومی، عناصر هندی این آمیزش فرهنگی پیشگام شدند و در اینجاست که "دوره ویدایی" در هند آغاز میگردد (16)(17).

به طور فشرده میتوانیم به چنین خلاصه برسیم: مردمانیکه خود را "آریا" میخواندند در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد به باختر مهاجرت کردند. کهنترین نشانه‌هاییکه باستانشناسان از فرهنگ این آریاییها کشف کرده اند آبادیها و آثار تاریخی است که در جنوب کوههای اورال موقعت دارد. آریاییها در اثر این مهاجرت به دو دسته "آریاهای هندی" و "آریاهای ایرانی" تقسیم شدند. موج اول مهاجرین را آریاهای هندی تشکیل دادند که بعد از سکونت کوتاه مدت در باختر خود را، در ۱۵۰۰ ق.م، به هند رساندند. آریاهای ایرانی به تعقیب دسته اول به جنوب آسیای مرکزی آمدند و تمامی این سرزمین را اشغال کردند. گروهی از ایرانی‌ها، نیاکان پارسها و مادها، شاید هم مستقیم از دشتهای روسیه و از مسیر کوههای قفقاز به ایران امروزی رسیده باشند. گروه دیگری که در آسیای مرکزی قرار گرفتند، در تاریخ به ایرانیان شرقی معروف استند. بخش عمده ایرانیان شرقی را "سکاها" تشکیل میدادند که قسمت بعدی این مقاله را به آنها اختصاص داده ایم.

15. Kuzmina, E. E. 2007. *The Origin of the Indo-Iranians*. p. 201?

16. Mallory, J. P. 1989. *In Search of the Indo-Europeans*. p. 45

17. Avari, B. 2007. *India: The Ancient Past*. p. 60



## سکاها

ایرانیان هم در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد به دو دسته بزرگ شرقی و غربی تقسیم شدند. دسته غربی، چنانچه گفته شد، شاید مستقیماً از دشتهای روسیه و از طریق کوههای قفقاز خود را به ایران رسانده باشند. دسته شرقی ایرانیان همه سرزمینهای آسیای مرکزی را در تصرف خود آوردند. بعضی از قبیله های ایرانیان شرقی به سکونت دایمی در شهرها و دهات آسیای مرکزی پرداختند. سغدیها، خوارزمیها، و باختریان قدیم از جمله این قبیله ها بودند.

قبیله دیگر ایرانیان شرقی، سکاها، تا مدتهای زیاد به شیوه زندگی گذشتگان خود ادامه دادند. آنها بیشتر به شبانی و کوچیگری مشغول بودند و در نیمه اول هزاره یکم قبل از میلاد هنوز در تصرف دشتهای آسیای مرکزی بودند. سکاها هم، چون سرزمین پهناوری در اختیار داشتند، در هر گوشه این سرزمین به دسته های خورد و بزرگ جدا شدند. سکاهاهایی که در غرب دشتهای اوروسیا (جنوب روسیه و اوکراین) قرار داشتند به سیت ها (Scythians) معروف هستند و در تاریخ اروپای شرقی و خاور میانه نقش قابل توجه داشته اند. در این مقاله ما از سرگذشت آنها میگذریم و به سرگذشت سکاها های آسیای مرکزی میپردازیم که خود را "سکا" (و بعضی ها شاید "شکا") میخواندند.

در زبانهای کهن نام "سکا" به چنین اشکال آمده است: یونانی قدیم [Sákai] Σάκαι ، لاتینی Sacae ، فارسی قدیم [سکا] Sakā ، چینی Se و Sek ، و در سانسکریت [شکا] Śaka (18)(19)(20).

لتوینسکی، باستانشناس روسی که کتابی در باره سکاها های پامیر شرقی نوشته است، میگوید؛ در اوستا از قومی بنام "توره" tūra یاد شده است و چون در اوستا همه اقوام ایرانی استند (و چون از سکاها، که یک بخش عمده ایرانیان آن زمان را تشکیل میدادند، ذکر نشده است) بی شک "توره" (تورانیان در فارسی) باید سکاها باشند (21). خوشنظر پامیرزاد هم بر ایرانی (آریایی) بودن تورانیان تاکید میکند و مینویسد "در ترکیب سپاه توران قبایل آریایی کوشانی، یفتلی و خیانیان شامل هستند" (22).

سکاها در آسیای مرکزی چندین قبیله را تشکیل میدادند که مشهورترین و شاید هم بزرگترین آنها قبیله "هوم" و رگه Haumavargā بود. این نام، یا لقب، را پارسها به این قبیله داده اند و دانشمندان آنرا "هوم نوش" تعبیر کرده اند (که معادل شغنی آن amojakxōr میباشد). پارسها در دوران هخامنشان قبایل دیگر سکاها را هم همینگونه نامگذاری کردند: سکا های "آنسوی دریا" (Saka tyaiy paradraya)، سکاها های "تیزگلاه" (Saka tigrashtra) و غیره (23).

سکاها های "آنسوی دریا" در حقیقت سیتها (Scythians) استند که در آنسوی بحر/دریای سیاه اقامت داشتند. سکاها های تیزگلاه را در شمال و شرق سیر دریا قرار میدهند. سکاها های سکاراکاوی هم قبیله یی از سکاها های تیزگلاه محسوب میشوند. این قبیله بعداً به باختر جنوبی (افغانستان شمالی) و سرزمین پارتها تاختند و گروهی از آنان به

18. Piankov, I. V. 2013. *Средняя Азия и Евразийская степь в древности*. p. 500

19. Litvinsky, B. A. 1972. *Древние кочевники «Крыши Мира»*. p. 188

20. Monier, W. 1899. *A Sanskrit-English Dictionary*. p. 1045

21. Litvinsky, B. A. 1972. *Древние кочевники «Крыши Мира»*. p. 156

22. پامیرزاد، خوشنظر. ۱۹۹۸، *تاریخ باستان شغنان*، ص. ۹۶

23. Piankov, I. V. 2013. *Средняя Азия и Евразийская степь в древности*. p. 497

جنوب-غرب افغانستان امروزی رسیدند که بعد از این "سکاستان" خوانده میشد. در نوشته های پارسی قدیم، هخامنشها به سکاها ی آنسوی سغد (Saka parasuguda) هم اشاره کرده اند. اما دانشمندان آنرا اشاره تکراری به سکاها ی هوم نوش می‌شمارند که در آنسوی سغد، با در نظر داشت به موقعیت پارسها، قرار داشتند (24).

مرکز اصلی سکاها ی هوموماورگه در فرغانه بود. یونانیها، در دوره فتوحات اسکندر مقدونی، مسکن پادشاه آنها را در فرغانه و در 150 کیلومتری شهر خجند (در شمال تاجکستان) امروزی قرار داده اند. به این ترتیب، یونانی ها که خود با این قبیله آشنایی نزدیک داشته اند آنها را "آمیرگیایا Amyrgioi" خوانده اند. دانشمندان شکل یونانی این اسم را نزدیکتر به حقیقت می‌پذیرند و ریشه "مرگ -mærg" را در این اسم قرار میدهند. ما هم پس از این به این قبیله "آمیرگیایا" مراجعه میکنیم. به گفته دانشمندان نامهای دریای مرغاب در پامیر و منجان در هندوکش به همین ریشه (مرگ -mærg) میرسند.

به قول پیانکاف (Piankov) سرزمین آمیرگیایا را فرغانه، وادی آلائی (Alay Valley)، و بعضی از مناطق پامیر غربی تشکیل میداد. در پامیر غربی آمیرگیایا در تصرف ناحیه های گرم/رشت، درواز، ونج الی دریای برتنگ (Bartang) بوده اند که امروز همه این ناحیه ها در تاجکستان قرار دارند. اما گفته شده تاثیر فرهنگی این سکاها در قرن دوم قبل از میلاد حتی به ناحیه های شمال هند هم میرسید (شمال پاکستان امروزی) (25)(26).

زبان سکاها مربوط به شاخه ایرانی شرقی بود. زبانهای آسی/اوستی (Ossetian)، باختری، خنتی، و زبانهاییکه امروز به پامیری مسمی استند (شغنی، روشانی، یزغلامی، منجی، اشکاشمی، وخی...) از جمله زبانهای سکایی محسوب میشوند. قسمیکه گفته شد سکاها متشکل از چندین قبیله بودند و هر قبیله لهجه خاص خود را داشت. تمایز در بین زبانهای پامیری امروزی از همینجا سرچشمه میگردد. خصوصیت لهجه آمیرگیایا مثلاً تغییر آوای "d" به "l" است. این خصوصیت در دوره های کهن در زبان باختری و در زمان حاضر در زبانهای پشتو و منجی مشاهده میشود. مثلاً پشتو: پلار/plar از ایرانی قدیم -pitar؛ منجی: لُغده/ləyda، باختری لُغده/loyda از ایرانی قدیم -dugdar دختر (27). خصوصیت لهجه دیگر سکایی که خنتی و وخی بازماندگان آن محسوب میشوند، حفظ "ش" کامی از ایرانی قدیم است. در باره این آوا در بخش نام "شغنان" این مقاله شرح بیشتر داده شده است.

24. Abetekov, A. 1994. *Ancient Iranian Nomads in Western Central Asia in "History of Civilization of Central Asia"*. 26

25. Piankov, I. V. 2013. *Средняя Азия и Евразийская степь в древности*. pp. 497, 501, 518

26. Frue, R. N. 1996. *The Heritage of Central Asia*. pp. 81-82

27. Edelman, D. I. 2009. *Сравнительная грамматика восточноиранских языков: Лексика*. pp. 117-118

## تحركات نظامی و سیاسی در آسیای مرکزی (قرن دوم ق.م.)

در بالا یادآور شدیم که یکی از شاخه های هندواروپاییها، در پیشاپیش آریاییها، از جنوب روسیه در امتداد دشتهای اوروسیا به شرق حرکت کرد و سپس خود را به ترکستان چین رساند. به نظر پژوهشگران یوچیاها بازماندگان همین شاخه هندواروپایی هستند. یوچیاها چندین سده در تصرف دهلیز گانسو (Gansu Corridor) بودند که جاده ابریشم هم از همین دهلیز میگذشت. موقعیت یوچیاها همچون دروازه بانان جاده ابریشم ثروت آنها را افزایش میداد. اما افزایش ثروت یوچیاها رشک همسایگان آنها را هم افزایش میداد و در اوایل قرن دوم قبل از میلاد یوچیاها تحت یورش همسایگان خود قرار گرفتند.

خیانگنو ها (Xiongnu)، یک اتحادیه نظامی و سیاسی متشکل از قبایل مغول، که در شمال یوچیاها قرار داشتند، یوچیاها را در سه نبرد شکست دادند. دوره سوم این شکست ها در ۱۶۲ قبل از میلاد رخ داد و یوچیاها ناگزیر از دهلیز گانسو به منطقه ایلی (Ili واقع در قزاقستان امروزی) فرار کردند. آنها با قدرت نظامی باقیمانده خود ساکنان اصلی منطقه ایلی را، که سکاها بودند، شکست دادند و سرزمین آنها را اشغال کردند (28).

یوچیاها سی سال در منطقه ایلی زندگی کردند و در سال ۱۳۲ ق.م.، بار دیگر تحت فشار قبیله وسونها (Wusun) که از متحدان خیانگنوها بودند، به فرغانه کوچیدند. بعضی از پژوهشگران به این باورند که یوچیاها با سکاها فرغانه هیچ برخورد نظامی نکردند و تنها یک سال در فرغانه اقامت کردند. ولی دانشمندان دیگر، اگر چه از برخورد نظامی سخن نمیزنند، رسیدن یوچیاها به فرغانه را دلیلی برای کوچیدن سکاها به هندوکش و شمال هند میدانند. یوچیاها در ۱۳۰ ق.م از فرغانه هم کوچیدند و در نهایت خود را به شمال باختر رساندند و پس از اشغال باختر در این سرزمین باقی ماندند.

بعد از شکست، سکاها ایلی، از جمله پادشاه آنها، به طرف جنوب حرکت کردند و از طریق دره های تیان-شان نخست به کاشغر، تاشقرغان، و سپس به کشمیر رسیدند. توافق بین بیشترین پژوهشگران در این زمینه اینست که این مهاجران نخست به فلات پامیر آمدند و بعداً از مسیر واخان به دره های شمال هند، گلگیت و غیره، سرازیر شدند. سکاها بیکه در فلات پامیر از گذشته ها میزیستند هم در همین دوره مسکن شان ترک کردند و بیشتر آنها همراه با سیل نو سکاها به هند کوچیدند. گفته شده است که در همین دوره بسیاری از مناطق پامیر تخلیه شده بود (29). در اوایل قرن اول قبل از میلاد یکی از رهبران این سکاها بنام مگا/Moga، که مویس/Maues هم نوشته شده، بسیاری از مناطق شمال هند را تحت تصرف خود میآورد و در ۸۵ ق.م. در شهر تاریخی تاکسیلا (در نزدیکی اسلام آباد) خود را پادشا اعلان میکند (30)(31)(32).

حرکت سکاها به جنوب چندین دهه طول کشید و پیش از رسیدن به شمال هند بعضی از قبیله های آنها در چندین گوشه و کنار سینکیانگ غربی مسکن گزین شدند. نامهای این قبیله ها و اماکن آنها را تاریخنگاران چینیایی ثبت

28. Benjmin, C. G.R. 2007. *The Yuezhi*. p. 88

29. Enoki, K. 1994. *The Yueh-chih and their Migrations in "History of Civilizations of Central Asia"*. Pp. 177-178

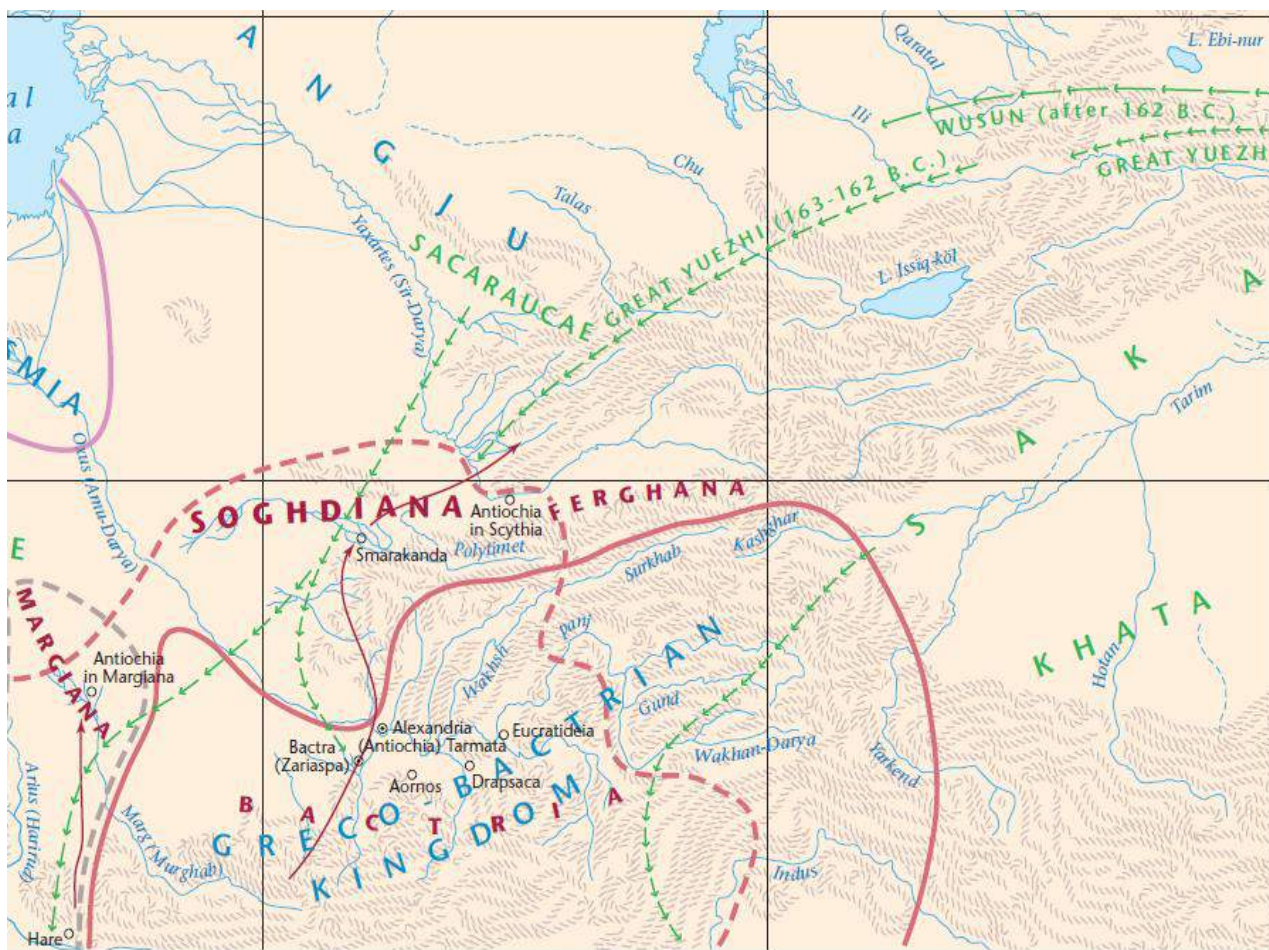
30. Dani, A. H. 1989. *History of Northern Areas of Pakistan*. 11

31. Benjmin, C. G.R. 2007. *The Yuezhi*. p. 99-101

32. Bernard, P. 1994. *The Greek Kingdoms of Central Asia in "History of Civilizations of Central Asia"*. 101

کرده اند که از جمله این مکانها خُتن است. سکاها در ختن یک دولت شاهی تشکیل دادند و در زمان گسترش آئین بودایی به این آئین گرویدند (33).

هدف از تعقیب سرگذشت یوچیا این بود که در زمان پیشروی آنها به باختر، جغرافیة سیاسی آسیای مرکزی به کلی دگرگون میشود و به خصوص حرکت یوچیا از سرزمین سکاها مسبب مهاجرت سکاها میشود. یوچیا سکاها را به جنوب میرانند و بسیاری از سکاها فرغانه نیز از مسیر پامیر و هندوکش به شمال هند میروند. به قول بیانکاو، سکاها فرغانه (آمریگیاها) نخست از سرزمینهاییکه در پامیر غربی در تصرف آنها بود (آلای، گرم، درواز) گذشتند و به مناطق بالایی دریای پنج حرکت کردند و سپس خود را به شمال هند رساندند. یک شاخه این مردم در دره های هندوکش در بدخشان توقف میکند. بازماندگان این مردم را منجی های امروزی تشکیل میدهند (34). نقشه ۲ مسیر حرکت کوچها و سکاها را نشان میدهد.



نقشه ۲: حرکت یوچی ها و سکاها به غرب و جنوب (35)

33. Frue, R. N. 1983. *The History of Ancient Iran*. pp. 192-193

34. Piankov, I. V. 2013. *Средняя Азия и Евразийская степь в древности*. p. 519

35. Bregel, Y. 2003. *An Historical Atlas of Central Asia*. p. 9

## سکاهای پامیر شرقی

در اوایل قرن نوزدهم، وقتی باستانشناسان و جغرافیه دانان در مناطق کوهستانی پامیر پژوهشها انجام میدادند، هیچ کس هم نظری به فلات پامیر نمی افکند چون نشانه یی از سکونت در دشتهای خشکیده آن به نظر نمی خورد. اما در سال ۱۹۴۶ باستانشناسان شوروی سابق، با اتکا به کشفیات آثار تاریخی، که در وادی آلای و کوههای تیان-شان داشتند، به فلات پامیر هم سر زدند و آثار تاریخی سکاها را در آنجا هم کشف کردند.



شکل 1: باستان شناسان در حال جستجوی آثار تاریخی در پامیر شرقی (36)

در پامیر شرقی، همانند وادی شیوه در افغانستان، سکونت دایمی خیلی مشکل است ولی برای مردمان کوچی که احتیاج به علف برای رمه و گله خود دارند اینچنین دشتهای بهترین چراگاه هستند. به همین دلیل سکاها از مناطق تیان-شان و ترکستان چین در ابتدا رمه خود را به فلات پامیر برای چراندن می آوردند و بعد از گذشت زمان در اینجا سکونت هم اختیار کردند. کهنترین آثار تاریخی که در پامیر شرقی کشف شده به فرهنگ آندرانوا (آریاییها) اختصاص داده شده است و قدمت این آثار به ۱۱۰۰ قبل از میلاد میرسد. بیشترین آثار تاریخی کشف شده در پامیر شرقی اما به میانه های هزاره اول ق.م. میرسد و به سکاها ارتباط دارد (37)(38).

36. Litvinsky, B. A. 1972. Древние кочевники «Крыши Мира». р. 16

37. Bernshtam, A. N. 1956. Саки Памира в «Вестник древней истории 1». р. 129

38. Kuzmina, E. E. 2007. The Origin of the Indo-Iranians. р. 285

## کُمیدها

هنوز در قرن ششم میلادی زبانهای گروپ شغنانی (شغنی، روشانی، سرکولی) و زبانهای دیگری که در شمال روشن قرار دارند (یزغلامی، ونجی) همه یک زبان واحد بوده اند. در زبانشناسی تاریخی به این گروه همچون زبانهای شمال پامیری و یا هم گروه شغنی-یزغلامی اشاره میشود. زبان ونجی، که خیلی نزدیک به یزغلامی بوده، در قرن نوزدهم از بین رفت. ولی ونجی آخرین نقطه ی جغرافیایی گروه شغنی-یزغلامی در گذشته ها نبود. گویشوران این زبان در گذشته درتصرف مناطق بیشتری بوده اند (درواز، رشت/غرم، حتی مناطق شهر دوشنبه امروزی) (39)(40)(41).

در تاریخ قبیله یی از سکاها را "کُمیدها" خوانده اند (یونانی Kōdēdai). در قرن اول میلادی کُمیدها در دره آلائی، و شروع از درواز تاجکستان الی سرچشمه دریای کنر (شاید زیباک و منجان امروزی) میزیستند. چیزیکه این واقعت را تایید میکند گسترش زبانهای شغنی-یزغلامی در این سرزمین، حد اقل در شمال آن، است. به قول پیانکاو پیش از آمدن کُمیدها سرزمینهای یاد شده توسط سکاها ی آمیرگیا اشغال بود و بعد از کوچیدن آمیرگیاها به شمال هند (در اثر پیشروی یوچیاها) کُمیدها از (شمال-شرق) آلائی به مناطق پامیر غربی سرازیر شدند. پیانکاو میگوید شاید قبیله "خیوسیون" که چیناییها از آن یاد میکنند کُمیدها باشند. از قرن سوم میلادی به بعد، درست بعد از سقوط کوشانیها، جامعه کُمیدها هم رو به فروپاشی مینهد و شاید آخرین رشته اتحاد و قدرت آنها بعد از زوال یفتلیها گسسته باشد. گفته شده است، نخست شغنان راه مستقلانه را پیش میگیرد و به این ترتیب سرزمین کُمیدها آهسته-آهسته تنها به قسمت شمال محدود میشود (42).

39. Litvinsky, B. A. 1972. Древние кочевники «Крыши Мира». р. 194

40. Piankov, I. V. 2013. Средняя Азия и Евразийская степь в древности. р. 524

41. Kalandarov, T. S. 2004. Шугнанцы. р. 136

42. Piankov, I. V. 2013. Средняя Азия и Евразийская степь в древности. р. 523

## دروازه های شرقی باختر

شغنان و واخان را میتوان دروازه های شرقی باختر دانست. دولت یونان و باختر در این دو ناحیه شرقی فعال بوده ولی سیاست آنها بیشتر با غرب و جنوب باختر ارتباط داشت. اما بعد از تحولات قرن دوم قبل از میلاد و به قدرت رسیدن کوشانیها، مناطق شرقی باختر اهمیت خاصی پیدا کرد. چینیایی ها به دنبال یوچیاها راه خود را به غرب باز کردند و در همین دوره ترکستان چین را اشغال کردند. کوشانیها از خطر یک هجوم نظامی به باختر از جانب شرق، چه توسط چیناییها و چه قبایل کوچی، باخبر بودند. در نتیجه ناحیه های شغنان و واخان، همچون دروازه های شرقی باختر، از اهمیت خاصی برخوردار شدند. در ۹۰ میلادی کوشانیها خود (با سپاه ۷۰ هزار نفری) از راه همین گذرگاههای پامیر به سپاه چین در ترکستان شرقی یک تهاجم نا فرجام کردند (43).

قلعه هاییکه در ناحیه های واخان و شغنان (غند و شاخدره) ساخته شده اند، به نظر دانشمندان، بیشتر به دوره زمامداری کوشانیها میرسد. زیلینسکی (Zelinsky)، دانشمند شوروی سابق، در رابطه به این قلعه ها و جاده ابریشم که از شغنان و واخان میگذشت، دو مقاله جداگانه نوشته است. به قول این دانشمند، بعید است قلعه ها توسط حاکمان محلی ساخته شده باشند چون حاکمان محلی ظرفیت چنین شاهکاری را نداشتند (44).

به هر صورت، اهمیت این ناحیه ها (شغنان، اشکاشم، واخان) برای دولت مرکزی (کوشانیها) به حاکمان محلی هم قدرت میبخشید. به همین دلیل در قرن اول میلادی در این ناحیه ها شاهنشینی های (شاهزاده نشینی) کوچک بوجود میآیند (نقشه ۳). نظام شاهی یا شاهزاده نشینی تا دوره های نه چندان دور هم در شغنان مروج بود و در شغنان هنوز به بازماندگان این شاه ها "بئیین xāyēn" مراجعه میشود.

همه ارتباط هاییکه شغنان در گذشته با کوشانیها داشته بیشتر از همین دوره شروع میشود. به جز از این زبان این دو مردم هر دو سکایی بودند و از نگاه فرهنگی هم با یکدیگر نزدیک بوده اند. نوشته هاییکه از دوره های نخست کوشانیها به دست آمده است به یکی از لهجه های سکایی تعلق دارد (45). اما زبان رسمی دوره کوشانیان زبان باختری بود. این زبان هم خود یکی از زبانهای سکایی بود. یکی از علایم زبان باختری تغییر "د" ایرانی قدیم به "ل" است، چیزیکه امروز در زبانهای پشتو و منجی مشاهده میشود (46). در زبان شغنی، که مربوط به لهجه دیگر سکایی است (کمیدی)، این خصوصیت به نظر نمیرسد گر چه نمونه آنرا میتوانیم در واژه "pidmōw" مشاهده کنیم که شکل "pilnōw" آن هم موجود است (47). در شاهنامه، فردوسی "شگنی" ها را بیشتر در قطار کوشانیها و متحد آنها قرار میدهد (48)(49).

43. Bregel, Y. 2003. *An Historical Atlas of Central Asia*. p. 10

44. Zelinsky, A. N. 1964. *Древние пути памира в «Страны и народы востока»*. pp. 99, 120

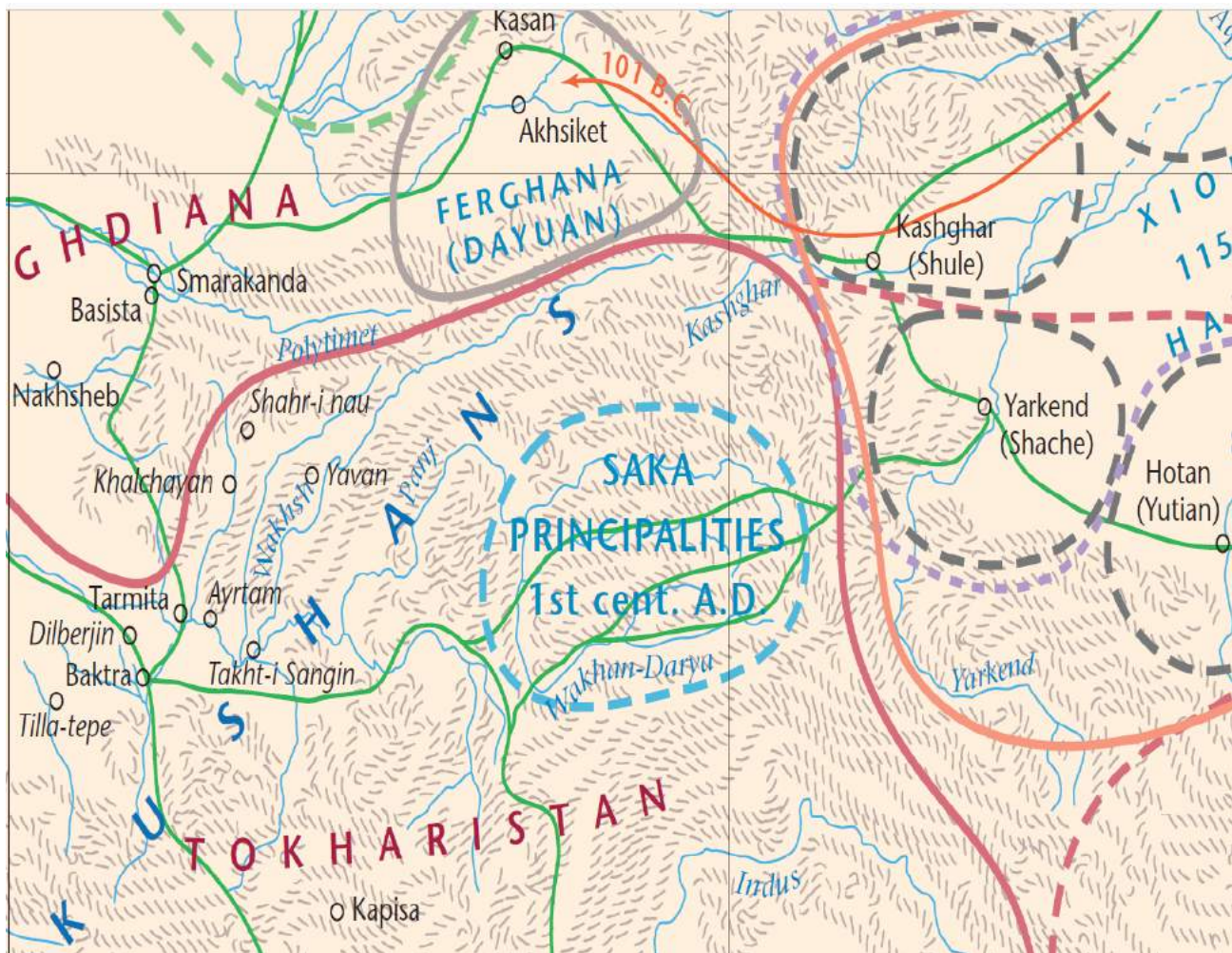
45. Harmatta, J. 1994. *Languages and Literature in the Kushan Empire*. 410

46. Kuzmina, E. E. 2008. *Арии-путь на юг*. p. 236

47. Karamshoev, D. 1991. *Шугнанско-Русский Словарь. том 2*. pp. 406, 413

48. پامیرزاد، خوشنظر. ۱۳۹۱. *شغنان و شغنی ها در شاهنامه*

49. ثابتی، نوروزعلی. ۲۰۱۲. *وجه تسمیه شغنان*



نقشه ۳: تأسیس شاهنشینی های کوچک سکایی در پامیر و هندوکش در قرن اول میلادی (50)

50 . Bregel, Y. 2003. *An Historical Atlas of Central Asia*. p. 11



## زیربنای جامعه سکا‌های پامیر و هندوکش

پیش از اینکه نظریه های بیشتری در مورد زیربنای جامعه سکا‌های پامیر و هندوکش ارائه کنیم می‌خواهم از مقاله‌ی که توسط ادلمن و لایلا دادخداپوا راجع به زبانهای پامیری نوشته شده است نقل قول کنم. در این مقاله نخست گفته شده است که زبانهای پامیری بازماندگان چندین لهجه های متمایز ایرانی شرقی استند؛ و بعداً

Spreading to the Pamir valleys and adjacent regions, speakers of these emerging Iranian dialects formed layers over a common substratum of pre-Indo-European Pamir languages, or groups of languages. This substrate layer gave the immigrating East Iranian groups as a whole a set of shared characteristics on all linguistic levels, be it phonology, morphology, syntax, or lexical inventory. Significantly, the substrate features include, in comparison with other Iranian languages, shared shifts in the semantics not only of certain sets of terms, but also of the content of some grammatical categories.

*Edelman and Leila Dodykhudoeva 2009: 775.*

در اثر گسترش به دره های پامیر و مناطق همجوار، گویشوران این لهجه های نوین‌یاد ایرانی در بالای یک زیربنای عمومی که زبانهای پیش از هندواروپایی در پامیر بودند لایه های دیگری بوجود آوردند. این طبقه زیربنایی به همه این گروه های مهاجر ایرانی مشخصات مشترک در همه سطوح زبانی بخشید؛ چه در فونولوژی، مورفولوژی، نحو، و یا لغات. از جمله مهم‌ترین این مشخصات طبقه زیربنایی (که زبانهای پامیری وارث آن شدند)، در مقایسه با دیگر زبانهای ایرانی، تغییر معنی در یک دسته معین از لغات و تغییرات در بعضی-از مقوله های دستور زبانی بود.

به عبارت دیگر، پیش از رسیدن گویشوران آریایی به پامیر و مناطق همجوار آن، این سرزمینها در تصرف مردمانی بودند که زبان آنها غیر هندواروپایی بود. ما در بالا گفتیم که چندین قبیله سکا ها از آسای مرکزی به پامیر و هندوکش آمدند، بخصوص سکا‌های منطقه ایلی (قزاقستان امروزی) و سکا‌های فرغانه. در این رابطه کوزمین، با اشاره به چندین منابع مینویسد که "زبانهای پامیری به چندین زبانهای (لهجه های) متمایز سکایی میرسند". زبانهای دیگری که سکایی گفته شده اند باختری (این زبان در دوره کوشانیان مروج بود)، خنتی (زبان وخی را خیلی نزدیک به این زبان میدانند) و آستی میباشند<sup>(51)</sup>.

کدام زبان یا زبانها پیش از زبانهای هندواروپایی در منطقه پامیر مروج بودند؟ در سرزمین پامیر و هندوکش (در اینجا هندوکش را محدود به بدخشان میکنیم)، پیش از رسیدن آریاهای هندی و ایرانی گویشوران غیر هندواروپایی زندگی میکردند. پیانکاو (Piankov) آنها را کاسپی/ کاسپیر (Kaspi/Kaspir) میخواند و مینویسد که آنها مردمان اصلی مناطق کوههای هندوکش و هیمالیا بودند و بازماندگان آنها امروزها بنام "بروشسکی

51 . Kuzmina, E. E. 2008. *Арии-путь на юг*. p. 236

"Burushaski" در دره های یاسین و هونزا زندگی میکنند. در قرنهای ۶ الی ۲ پیش از میلاد بروشسکی ها در منطقه وسیع؛ بشمول کشمیر، گلگیت، چترال، بدخشان و واخان گسترده بودند (52). در زمان پیشروی سکاها از آسیای مرکزی به پامیر و هندوکش، سرزمین کاسپیرها به چند دره در جنوب هندوکش محدود شد. به قول بیانکاو، یکی از مردمانیکه زیربنای جامعه سکاها در پامیر را تشکیل داده بودند کاسپیرها بودند؛ یعنی نیاکان بروشسکی های امروزی. از آریاهای هندی، حد اقل فرهنگ معنوی (رسومات، نامهای محل، اصطلاحات فرهنگی) در این سرزمین باقی ماند.

---

52. Piatkov, I. V. 2013. *Средняя Азия и Евразийская степь в древности*. pp. 524-525

## تحلیل نام چند مکان

### اشکاشم و یزغلام

گر چه نام این دو مکان را پاخالینه تحلیل کرده است، هدف ما از تعقیب وجه تسمیه این دو مکان یادآوری نقش زبان هندوآریاها در ساختار نامهای محل در پامیر و هندوکش است. ما تکراراً یادآور میشویم که دسته یی از آریاییهای هندی در دوره مهاجرت خود به هند از دره های پامیر گذشتند. بعید نیست اگر بعضی از آنها در این دره ها سکونت اخطیار کرده باشند و همانند کاسپیرها یک طبقه دیگری از مردم پامیر را تشکیل داده باشند. ساختار نامهای اشکاشم و یزغلام نمونه یی از این تاثیرات زبانی است که پاخالینه آنرا شرح داده است.

نام اشکاشم در زبان اشکاشمی "Šьkošьm" و در زبان شغنی "Šikōšum" تلفظ میشود. به قول پاخالینه ساختار این نام را به کمک زبان هندوآریایی میتوان پیدا کرد که عبارت از "śaka-/سکه" و "sama/سمه" میباشد. بخش اول؛ یعنی ریشه این نام، به مردم و یا سرزمین سکاها تعلق میگیرد و بخش دوم آن با واژه "kšm/کشم" هندی قدیم مقایسه میشود، که در بعضی از زبانهای هندی امروزی شکل samā و khamā را به خود میگیرد و معنی آن "زمین، سرزمین" میباشد. نقطه دیگر و مهمتری را که پاخالینه به آن اشاره غیر مستقیم میکند، این است که نام "سکا" تنها در زبان هندی با حرف/صدای "ش" آمده است. در زبانهای دیگر این نام با حرف "س" نوشته میشود. این نقطه برای تحلیل نام شغنان خیلی مهم است که ما بعداً به آن میپردازیم.

در مورد نام "یزغلام"، ناحیه یی در بدخشان تاجکستان، پاخالینه مینویسد که این نام در زبان یزغلامی "یوزدام" و گاهی هم "یوزدوم" تلفظ میشود (yūzdom/yūzdūm). پاخالینه ساختار این نام را هم به زبان هندی مربوط میداند و آنرا چنین تجزیه میکند: "یز+گدام" yaz+gdām که بخش اولی آنرا به "آس ها Asi"، نام یکی از قبایل سکاها، و بخش دوم آنرا به "ghdem-, ghdom-" هندواروپایی؛ یعنی "زمین"، میرساند. پاخالینا مینویسد، بخش دومی این نام که مفهوم "سرزمین" را افاده میکند، در بسیاری از نامهای مکان در مناطق هندوکش وجود دارد؛ مثلاً "شین گم šīngam"، "گلش گم kalašgam" ... و غیره (سرزمین شینها و کلشها در جنوب و اخان) (53).

ادلمن هم این نام را "یوزدام yūzdom" مینویسد و علاوه میکند که یزغلامی ها در اصل این نام را از یک دشتی که در این ناحیه قرار دارد اقتباس کرده اند (54). (Edelman 1966: 3). در اینجا ما میتوانیم علاوه کنیم که در شغنان هم چنین یک نام مکانی موجود است که بی شک به "یوزدام" خیلی شباهت دارد و آنهم "یازگوم yōzɡūm" است. تمایز بین "یازگوم yozgūm" و "یوزدام yūzdom" اینست که در یکی صدای "گ" و در دیگری صدای "د" از بین رفته است. نهایتاً هر دو نام باید به شکل قدیمتر "یازگدومه yazgədāma" برسند. موجودیت این نام در دو ناحیه پامیر را میتوان نشانه رابطه بین این دو محل در گذشته دانست. در بخش "کمیدها" در این مقاله به این رابطه تاریخی اشاره شده است.

53. Pakhalina, T. N. 1976. О происхождении топонимов Ишкашим, Язгулям и Вахан в «Иранское Языкознание». pp. 178, 179

54. Edelman, D. I. 1966. Язгулямский язык. p. 3

با در نظر داشت شواهدیکه در این مقاله در باره تأثیر فرهنگ و زبان هندی در منطقه پامیر آورده شده است، ما میتوانیم نام "شیوه" را هم به سلسله نام مکانها پیوند دهیم که زبان هندی در آنها تأثیر داشته است. منظور از شیوه البته وادی شیوه، بخصوص کولی که در این وادی قرار دارد، است. به نظر ما اسم کول شیوه به اسم یکی از ایزدان هندوها میرسد؛ یعنی "شیوا/ Shiva, Śiva, Śiwa"، و کول شیوه تجسم شخصیت "شیوا" را دارد. با پیشکش کردن چنین یک نظر نه تنها بر دلیل شباهت املائی و صوتی "شیوه" با "شیوا/ Śiva" هندی تکیه شده بلکه شواهد دیگری هم موجود هستند.

نخست، ادیان هندی، چه بودایی و چه آئین هندو، و زبان هندی در همه مناطق هندوکش از گذشته های دور نفوس داشتند. چون شمال هند، از جمله گندهارا، که مرکز آن در شهر پشاور امروزی قرار داشت، به دولت یونان-باختر تعلق داشت، زبان پراکریت (زبان مردم عام هندی و زبان رسمی آئین بودایی) به یکی از زبانهای رایج در قلمرو این دولت مبدل شده بود. بعد از تشکیل امپراطور کوشانیها و گرویدن آنها به آئین بودایی، کاربرد زبان پراکریت و رسم الخط خراستی به اوج خود رسید.

هندو ها برای خدایان خود یک مسکنی در زمین دارند. مسکن "شیوا" در کوه های همالایا، کوهی که بنام "کیلش Kailash" است، قرار دارد. در حقیقت میتوان گفت کوه کیلش تجسم شخصیت خدای "شیوا" است. کول شیوه هم مکانی است که مفهوم "تجسم شخصیت" به آن ارتباط تنگاتنگی دارد. امروزها کول شیوه تجسم شخصیت "بدرالجمال" را دارد؛ ولی چون این نام به دوره های بعد از اسلام تعلق دارد، ما میتوانیم حدس بزنیم که در گذشته تجسم شخصیت کول شیوه میبایست چیزی یا کسی دیگری بود. در اینجا خدایان شیوا یک نامزد مناسبی است.

معنی و مفهوم اسم "شیوا" را "برکت" خوانده اند. به طور فشرده، روش و خصوصیات یزدان شیوا با زیبایی، مهربانی و برکت ارتباط دارد. شیوا در شکل زشتی اش چون "رودرا Rudra"، ظاهر میشود. رودرا و شیوا در بسیاری اوقات در پهلوی گاو نر و نیزه سه شاخه به تصویر کشیده شده اند. این تصاویر بیشتر در سکه های هندی و کوشانیان مشاهده میشود.

ریشه اسم "رودرا" را به ریشه "rud"، به معنی "نعره زنده" می‌رسانند که این معنی و مفهوم به خصوصیت زشتی مطابقت میکند. ولی معنی دیگری هم در این ریشه جسته اند؛ یعنی "سرخ" (55). در ویداها گاو سرخرنگ از اهمیت والایی برخوردار بوده و نماد "روشنی" محسوب میشود (56). اگر به اهمیت والایی گاو سرخرنگ قایل شویم پس معنی اصلی یزدان "رودرا" بیشتر سرخی و روشنی را افاده میکند. گفته شده است بقایای ریشه "rud" که به هندواروپایی \*reudh-s-to- (یعنی سرخرنگ) میرسد دیگر در هیچ یک از زبانهای هندی و ایرانی باقی نمانده است؛ بجز زبان شغنی. واژه "رورف/رارف" rūr /rōrv در زبان شغنی به معنی سرخرنگ است که تنها در قبال گاو استعمال میشود؛ لذا، تنها زبان زنده یی میباشد که این معنی و مفهوم را زنده نگه داشته است. واژه "رورف" rūr از "رودره" rud-ra- گرفته شده است و شکل میتائیزس (metathesis) شده این ریشه میباشد (rud-ra- < rud-ra- < (rūrδ) < (rūr)). (57).

55. Chakravarti, M. 1986. *The Concept of Rudra-Śiva*. pp. 4, 74

56. Aurobindo, A. 1998. *The Secret of the Veda*. p. 125

57. Edelman, D. I. 2009. *Сравнительная грамматика восточноиранских языков: Лексика*. p. 186

اگر نام "شیوا" بر روی سنگهای شیوه نقش نشده باشد نام همتای شیوا، یکی از ایزدان دیگر هندی "نارایانه Narayana" بر روی سنگی در دهکده یی بنام "دیرحسن Dayr-Asan"، در شغنان تاجکستان، نقش شده است. (نارایانه لقب یزدان ویشنو Vishnu است که یکجا با شیوا و "پرهمه" از ایزدان سه گانه هندوها را تشکیل میدهد). باستانشناسان شوروی سابق این نوشته را در سال ۱۹۵۶ کشف کردند که به رسم الخط خراشتی و به زبان پراکریت نوشته شده است. قدمت این نوشته به قرن اول قبل از میلاد رسانده شده است. زبانشناس مجارستانی، جاناس هرمتا، این نوشته را چون "نارایانه پیروز باش" تعبیر کرده و مینویسد چنین یک شعار در مورد خدایان هندی معمولی بود. کوشانیان خود از حامیان دین بودایی بودند ولی تعدادی از سکه های خود را با هیکل شیوا سکه میزدند. مهرکولا (Mihirakula)، یکی از شاهان یفتلی که در اوایل قرن ششم میلادی در شمال هند حکمرانی میکرد هم از حامیان خداوند شیوا بوده و سکه های زمان خود را با شعار "شیوا پیروز باش" تولید میکرد (58)(59).

آریاهای هندی پیش از ایرانیان به مناطق پامیر و هندوکش رسیده بودند. در حقیقت این گروه در موج اول مهاجرتها به باختر بودند و جای تعجب نیست که آنها از شمال-شرق باختر (تاجکستان امروزی) در امتداد دریای پنج تا آخرین نقطه این دریا را تصرف کرده باشند. به نظر دانشمندان و پژوهشگران در این زمینه، بسیاری از اعتقادات و رسوم که در مناطق پامیر و هندوکش (شغنان، واخان، ...) باقی مانده است، و ما امروزها هم این ویژگی ها را به آریاییها نسبت میدهیم، در حقیقت از بقایای فرهنگ معنوی آریاییهای هندی در این منطقه استند (60). با گذشت زمان هم، بخصوص در دوران کوشانیها، بازرگانان هندی و راهبان بودایی در گسترش تجارت، آئین و زبان هندی نقش مهمی در مسیر شاهراه ابریشم داشته اند (61). پامیر و سرزمینهای همجوار آن گذرگاهی بودند که همه این ویژگیهای فرهنگی بی توقف از آنجا نگذشته اند.

## شغنان

تا جاییکه برایم معلوم است تا کنون دو نظریه در باره وجه تسمیه شغنان وجود دارند. نظریه اول توسط دکتور خوشنظر پامیرزاد، در کتاب "تاریخ باستان شغنان"، پیشکش شده است. نظریه دوم در بخش دوم مقاله یی تحت عنوان "هویت چیست و بحران هویت چگونه صورت میپذیرد؟ وجه تسمیه شغنان" توسط استاد نوروز علی ثابتی پیشکش شده است. چون هر دو اثر قابل دسترس همگان استند نمیخواهم از آنها چیزی بازگویی کنم. خواننده میتواند نسخه این آثار را از وبسایت [سیمای شغنان](#) دریافت کند (62)(63).

من هم با علاقه ای که به این موضوع داشتم، بخصوص بعد از به پایان رساندن این مقاله که نتیجه آن تدوین معلومات و شواهد بیشتری بود، میخواستم چیزی به ریشه شناسی نام "شغنان" علاوه کنم. نظریه پیشکش شده در این مقاله شاید با نظریه های موجود موافقت نکند ولی در نهایت میتواند بعضی از مشکلاتی را، که حس کردم هنوز وجود دارند، حل بسازد و هم معلومات بیشتری به ریشه شناسی نام شغنان علاوه کند.

58. Harmatta, J. 1966. *The Oldest Khararosthi Inscription in Inner Asia*. p. 7

59. Harmatta, J. 1994. *Languages and Literature in the Kushan Empire*. 426

60. Kalandarov, T. S. 2004. *Шугнанцы*. p. 32

61. Bregel, Y. 2003. *An Historical Atlas of Central Asia*. p. 10

62. پامیرزاد، خوشنظر. ۱۹۹۸، *تاریخ باستان شغنان*.

63. ثابتی، نوروز علی. ۲۰۱۲، *وجه تسمیه شغنان*.

به نظر من، با اتکا به دلایلی که در سطره های بعدی آورده میشوند، "خُرَنُون" *xuṛnūn*، یعنی شکل و تلفظ نام شغنان که فعلاً در خود زبان شغنی رایج است ادامه دهنده ی اشکال "شکنان"، "شگنان" و "شغنان" است. به عبارۀ دیگر "خُرَنُون" از "شغنان" مشتق میشود و نه بر عکس. علاوه بر این، زبان شغنی منبع اصلی همۀ این اشکال در فارسی و زبانهای دیگر است. و مهمتر از همه نظر ما اینست که در ریشۀ نام شغنان "سکا" نهفته است. پس بیایید دلایل این نظر را نخست از یک دلیل ساده شروع و به تدریج با آوردن دلایل دشوارتر خاتمه دهیم.

دلیل ساده این است که واژه های یک زبان در زبان اصلی تغییر میخورند چرا که سیستم فونولوژی زبان اصلی همیشه در حال تغییر است. تغییرات فونولوژی در زبان اصلی بالای همۀ واژه ها یکسان تاثیر میگذارد. اگر یک واژه نماد هویت یک جامعه هم باشد از گرداب این تغییرات طبیعی/زبانی نخواهد باز ماند. ولی اگر واژه یی از یک زبان در زبان دومی ثبت شده باشد، و چون زبان دومی تاثیرپذیر تغییرات فونولوژی که در زبان اولی رخ میدهد نیست، واژه ثبت شده در زبان دومی به شکل اصلی خود، تا زمانیکه جایگزین نشود، باقی میماند. نمونه یی از این مورد واژه "پارسی" است که در زبان شغنی اصل آن باقی مانده است؛ ولی در زبان اصلی این واژه تغییر شکل/آوا کرده است. امروزها گویشوران فارسی به زبان خود "پارسی" نه بلکه "فارسی" مراجعه میکنند. و هم گفته شده است که در زبان ارمنی واژه ها و اصطلاحات زیادی هستند که از پارسی قدیم گرفته شده اند و به شکل قدیمی خود باقی مانده اند ولی این واژه ها اکنون در فارسی یا تغییر شکل کرده اند و یا هم از کار افتاده اند.

پس اشکال "شکنان"، "شگنان" و "شغنان"، که در زبان فارسی در دوره های مختلف ثبت شده اند، از زبان شغنی گرفته شده اند – مستقیماً یا غیر مستقیم. و اگر شکل "خُرَنُون" را هم به این اشکال علاوه کنیم میتوانیم ادعا کنیم که هر چهار این اشکال در زبان شغنی، در دوره های مختلف، موجود بوده اند. سه شکل اولی در زبان شغنی ثبت نشده اند (چون این زبان گفتاری بوده) ولی نمیتوان ادعا کرد که این اشکال در گذشته ها در خود زبان شغنی موجود نبودند (چون چینیایی ها در قرن هفتم میلادی، پیش از آنکه نفوس زبان فارسی به منطقه برسد، ریشۀ این نام را ثبت کردند). شکل آخرین، یعنی "خُرَنُون"، در زبان فارسی کاربرد پیدا نکرد و در اینجا دلیلی است برای این امر. در حقیقت، تنها بخشی که از زبان فارسی به نام "شغنان" علاوه شده است پسوند مکانساز -ان است. همۀ این نقاط را در ادامه مقاله پیگیری میکنیم.

قسمیکه گفته شد، نظر ما در رابطه به نام شغنان این است که در ریشۀ این نام "سکا" نهفته است. چنین یک نظر توسط شرق شناس اسکاتلندی، هنری یولی (Henry Yule)، در قرن نوزدهم هم پیشکش شده بود. اما یولی، با اتکا به معلومات بطلیموس که گویا سکاها در سرزمین پامیر و هندوکش میزیستند، همۀ نامهای مکانی را که از نظر صوتی به "سکا و شکا" شباهت داشتند ریشۀ سکا را در آنها میبیند؛ مثلاً در نام *Shakh-dara* و هم در نام *Shigh-nan* (64).

از نگاه صوت شناسی، مشکل قرار دادن "سکا" در ریشۀ "شغنان" (و هم در ریشۀ "شیکاشم") در آوای اولی این اسم است. بدین بخاطر، در قدم اول ما باید تمایز بین شکل و تلفظ "سکا" و "شکا" را منحل سازیم. چگونه "سکا" در فارسی با "س"؛ فارسی قدیم "سکا/sakā"، فارسی میانه "سکاستان/سکستان" (سیستان امروزی)، ولی در نامهای "شیکاشم" و "شکنان" (شکل قدیمتر شغنان) با "ش" درج شده است. در اینجا دو دلیل موجود است.

نخست، در ایرانی قدیم دو "ش" (*š, ś*) موجود بودند – "ش" کامی و بیره یی. در بیشترین لهجه های ایرانی قدیم آوای (*ś*) به "s" تغییر صدا کرد؛ تنها لهجه بیکه این آوا را حفظ کرد لهجه "شمال-شرقی" ایرانی بود که

64. Yule, H. 1872. *Geography of the Valley of the Oxus*. p. lxxv

گویشوران آن سکاها بودند. زبان خنتی و زبان وخی هر دو از همین لهجه سکایی گرفته شده اند. این آوا، یعنی (ś)، بطور مثال در واژه "اسب" تنها در این دو زبان به شکل اصلی خود باقی مانده است: خنتی (-aśśa/-aśa) از ایرانی قدیم (-aśwa\* اسب)، وخی (یش/ yaš) از وخی قدیمی (-aša\*). چون این آوا در زبان آریایی (هندوایرانی) هم موجود بود، در هندی/سانسکریت هم اسب با تلفظ (ś) باقی مانده است (aśva). در زبانهای دیگر ایرانی آوای "ś" به "s" تغییر صدا کرده است: اوستا "aspa"، فارسی میانه "asp"، سغدی "asp".<sup>(65)(66)</sup>

در زبان شغنی واژه "-aśwa\* اسب" ایرانی/آریایی از بین رفته است و در عوض آن "قارج" استفاده میشود. تا کنون چیزی در رابطه به شکل قدیمی "اسب"، که در گذشته در زبان شغنی هم باید موجود بود، نوشته نشده است. در اینجا فقط میتوانیم حرف ندایی (!yūš, yīš) در شغنی را با (yaš وخی مقایسه کنیم و آنرا از بقایای واژه (-aśwa) بشماریم. در بعضی از لهجه های دیگر سکایی آوای (ś) نهایتاً به "x" تغییر کرد و زبان شغنی هم از جمله بازماندگان این لهجه هاست.

دلیل دوم برای موجودیت "ش" در نامهای "شکاشم" و "شکنان" تاثیر زبان هندی در این دو منطقه است. در رابطه به اشکاشم در بالا از قول پاخالینه نقل قول کردیم که او ساختار نام اشکاشم را به زبان هندی ربط میدهد. در اینجا قابل ذکر است که تنها زبان دیگری که نام "سکا" را به صدای "ش ś" مینویسد سانسکریت است. در سانسکریت حالت فاعلی "سکا" به شکل "śaka" و حالت مالکی آن به شکل "śakānī" نوشته شده است؛ مثلاً در عباره ی "śakānī lipi" یعنی "نوشتار سکاها"<sup>(67)(68)</sup>. در اینجا ساختار حالت مالکی این اسم، "śakānī"، و حالت مالکی نام شغنان در قدیم؛ یعنی "śakani/šikini" که در آثار سیاحان و تاریخنگاران چینی و عربی ذکر شده است قابل مقایسه میباشد.

هندیها با سکاها آشنایی نزدیکی داشتند چون سکاها در قرن اول پیش از میلاد بخشهایی از شمال هند را اشغال کردند و تا مدتها در این مناطق حکمرانی کردند. این امر درست در زمانی رخ داد که سکاها از مناطق ایلی و فرغانه از مسیر کوههای پامیر و هندوکش به جنوب کوچیدند. پس نام "śaka" در هندی باید از زبان خود سکاها گرفته شده باشد. و اگر هندیها تلفظ "شکا" را از خود زبان سکاها نگرفته اند پس تلفظ نامهای "شکاشم" و "شکنان" باید تاثیر پذیر زبان هندی باشد.

نتیجه گیری اول ما این است که شغنی ها در گذشته خود را باید "śaka, šika" و "śakani" و "شگنی" و "šikini" خوانده باشند. "شکه" حالت اسم فاعلی است و "شکنی" حالت مالکی این اسم. حالت مالکی اسم "شکه" خصوصیات زبان، فرهنگ، مردم؛ و مهمتر از همه، مکان را به "شکه" پیوند میدهد.

به هر حال نخستین شکلی که از نام شغنان در آثار تاریخی قید شده "شکنی shih-k'i-ni" است (در دایرة المعارف اسلامی "shi-k'i-ni" آمده است). این شکل توسط سیاح چینایی، شوان زانگ Hiuen Tsang، در نیمه

65. Skjærvø, P.O. 2009. *Old Iranian in "The Iranian Languages"*. p. 51

66. Rastorgueva & Edelman. 2000. X, vol. 2. pp. 243-244

67. Monier, W. 1899. *A Sanskrit-English Dictionary*. p. 1045

68. Bailey, H. W. 1970. *The Ancient Kingdom of Khotan*. p. 68

اول قرن هفتم میلادی (۶۲۹-۶۴۵ A.D) ثبت شده است (69). اشکال دیگر این نام که توسط جغرافیه دانان اسلامی ثبت شده اند بیشتر به شکل چینیایی موافقت میکنند؛ عربی "شیکینه Shikīna" و "شیقینه Shiqīna" (70).

شکل قدیمی نام شغنان را میتوان به دو جزخیلی ساده، یعنی ریشه و پسوند، تجزیه کرد (šiki+na, šaka+ni). قسمیکه پیشتر گفته شد ریشه این واژه "شکه šaka/šika" و پسوند حالت مالکی این اسم "نی- /-na -ni" است.

پسوند حالت مالکی اسم در زبانهای آریایی (هندی و ایرانی) "ām-" بود. ولی، چون واژه های زیادی در این زبانها با آوای "a-" خاتمه مییافتند یک آوای اضافی "n-" در بین ریشه و پسوند جایگزین میشد تا دو واول را از هم جدا بسازد (71). بدین ترتیب این پسوند شکل جدیدی گرفت (ānām-)(72)؛ مثلاً اسم آریانام *aryānām* در عبارۀ *airyanām vaējō* در حالت مالکی قرار دارد که مفهوم مکان را ایفا میکند (73).

به مرور زمان پسوند (ānām-) در زبانهای ایرانی اختصار میشود. نخست "m" از این پسوند حذف میشود و شکل اختصاری این پسوند، به طور مثال، در زبان خنتی همچون (-ānu, -ana, -āni) و در خوارزمی (-ina, -in- ān) باقی میماند (74)(75). زبان شغنی هم این تحولات را طی کرد و پسوند "نی-، نه -na, -ni" که در نام قدیمی شغنان "shikī-na, shi-k'i-ni" دیده میشود همین پسوند حالت مالکی است.

در فارسی میانه پسوند (ānām-) نه تنها به (-ān) اختصار شد بلکه کاربرد گرامری خود را هم، که حالت مالکی بود، از دست داد و کاربرد حالت مفعولی را گرفت (76). در اینجاست که *aryānām* به "ایران ērān" مبدل میشود. در آخر، در فارسی نو، این پسوند کاملاً کاربرد خود را همچون یک پسوند حالت اسمی از دست میدهد و مفهوم پسوند اسم جمع را به خود میگیرد. (ولی این پسوند همچون یک پسوند مکانساز باقی ماند).

هدف اصلی ما در اینجا تحلیل پسوند "ni, -na" در شکل قدیمی نام شغنان است. ما گفتیم که این یک پسوند حالت مالکی است و در زبان شغنی هم، مانند دیگر زبانهای ایرانی، موجود بود. مگر جالب توجه اینست که در نام شغنان این پسوند دو بار تکرار شده است. اگر دقیق باندیشیم، میبینیم که پسوند دومی "ān-"، بعد از آن وارد نام شغنان میشود که تقسیمات اداری جدیدی در منطقه بوجود میآیند (شاید در دورۀ سامانیان ۸۱۹ الی ۹۹۹ میلادی). قسمیکه در بالا دیدیم، پیش از علاوه شدن پسوند دومی، وقتی به شغنان اشاره میشود، چه توسط چینیاییها و چه اعراب، تنها پسوند "ni, -na" در نام شغنان دیده میشود.

بعد از تقسیمات اداری جدید پسوند مکانساز "ān-" از زبان فارسی به "شیکنی" علاوه میشود و شکل "شیکنان" بوجود میآید. این پسوند مکانساز در عین زمان، تقریباً یکسان، به همه نامهای مکان در منطقه علاوه میشود.

69. Watters, T. 1904. *On Yuang Chwang's Travel in India*. p. 106

70. Bosworth, C. E. et al. 1997. *Shughnān in "The Encyclopaedia of Islam, vol. 9"*. p. 495

71. Cardona, G. & Jain D. 2003. *The Indo-Aryan Languages*. p. 21

72. Bubenik, V. & Hewson J. 2006. *From Case to Adposition*. p. 131

73. *ĒRĀN-WĒZ in Encyclopaedia Iranica (online)*

74. Emmerick, R.E. 1968. *Saka Grammatical Studies*. p. 252

75. *Durken-Meisterernst, x. 2009. X. p. 343*

76. Bubenik, V. & Hewson J. 2006. *From Case to Adposition*. p. 138



در اینجا است که در کتاب حدودالعالم نام شغنان به شکل "شکنان" در چندین جا ذکر شده است. این شاید نخستین بار است که نام شغنان به طور پوره آن و در زبان فارسی ذکر شده باشد (77).

تا کنون ما کوشش کردیم ریشه و پسوندهایی را که در نام شغنان نهفته اند تجزیه کنیم. به گونه تکراری؛ ریشه این نام "شکه/شکا" است که ما آنرا به "سکا" رساندیم. پسوند اولی "نی، نه و بعداً تنها -ن" در نام شغنان، یک پسوند حالت مالکی در خود زبان شغنی بود. پسوند "ان" در آخر نام شغنان بعد از ظهور اسلام و از زبان فارسی به نام/شکل شغنان علاوه شد (که شکنی/شکنه را به شکنان مبدل کرد). بعد از این دیگر چیزی به این نام علاوه نشده است. اما گرداب تغییرات صوتی در زبان شغنی از حرکت باز نمانده بود. بالای هم رفته، واژه های زیادی از عربی و فارسی به زبان شغنی رخنه شدند. در اثر این دگرگونی و تحولات، زبان شغنی مبیایست همه این تغییرات صوتی (و هم مارفولوژی) را پالایش بدهد؛ که نام "شکنان" هم از این چرخ تحولات در امان نماند.

چون واولها هیچگاه ثابت نیستند ما از شرح تغییرات آنها در این نوشته خود داری میکنیم. در حقیقت تلفظ "شغنان" با کسره "i" و یا ضمه "u" چیزی را از این نام نمی کاهد. در اینجا ما صامت ها را در نام شغنان تحلیل میکنیم و میبینیم چگونه این نام از "شکنان" به "شکنان"، "شغنان" و نهایتاً به "خُرَنُون" تغییر شکل و تلفظ کرد. البته اشکال دیگری هم در میان شکل "شغنان" و "خُرَنُون" وجود داشته اند که نه در فارسی ثبت شده اند و نه در خود زبان شغنی اثری از آنها باقی مانده است. اما ما میتوانیم این اشکال میانه را با استفاده از قاعده های صوتی بازسازی کنیم.

قاعده صوتی، که ما در اینجا به آن اتکا میکنیم، "تضعیف" و "تقویه"ی آوا است (Lenition, Fortition). به گونه فشرده؛ در قاعده تضعیف آوا، یک آوای قوی به تدریج به یک آوای ضعیفتر مبدل میشود و در آخر هم حذف میشود. چنین یک پروسه را میتوانیم در آوای "ک" در نام شغنان مشاهده کنیم که در جدول پایانی آورده شده.

آوای ضعیف ← آوای قوی						
حذف میشود	واول	ناسوده	سایشی طنیندار	سایشی	صامت واگذار	صامت بی واک
→ ∅ (zero)	→ vowel	→ approximant	→ (sonorant fricative)	→ fricative	→ voiced consonant	voiceless consonant
			د / ځ	غ / ځ	گ / g	ک / k

به عقیده ما حذف واول "i / " که در میان "ک" و "ن" (šik(i)nān) قرار داشت مسبب تغییرات آوای بعدی شد. چون آوای "ک" به آوای "ن" خیلی نزدیک شد ناگزیر به آوای ضعیفتری مبدل میشود، یعنی گ/ g. اگر مسبب این تغییرات چیزی دیگری هم بوده فرقی نمیکند؛ لازم این است که تغییرات صوتی بوجود آمد و این تغییرات با قاعده "تضعیف آوا" در میان واژه ادامه پیدا کرد. نتیجه این پروسه تغییر تلفظ "شکنان" به "شگنان" بود که در شاهنامه فردوسی به صورت "شگنان" درج شده است.

ز بلخ و ز شگنان و آموی و زم سلیح و سپاه خواست و گنج و درم (78)

حدودالعالم. ۳۲۷، ص. ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۶۴، ۷۷.

پامیرزاد، خوشنظر. ۱۳۹۱. شغنان و شغنی ها در شاهنامه. ۷۸.

شاهنامه در ۱۰۱۰ میلادی تکمیل شد؛ تقریباً سه و نیم صد سال بعد از اینکه سیاح چینی، شوان زانگ Hiuen Tsang این نام را با آوای "ک" نوشته بود (شیکنی shih-k'i-ni). ولی آثاریکه فردوسی در کتاب خود از آنها چون منبع استفاده کرده است باید کمی کهنتر از دوران زندگی خودش باشند. به هر صورت زبان شغنی در میان دوره شوان زانگ و فردوسی چندین نسلها را پشت سر گذرانیده است و این تغییر آوایی (ک ← گ) در طول این زمان قابل قبول است؛ اگر چه شکل "شکنان" هم در این دوره هنوز کاربرد خود را از دست نداده بود ("شکنان" در حدودالعالم).

قسمیکه گفته شد، فردوسی نام "شکنان" را از منابع و آثار تاریخی گرفته است که این آثار در دوران زندگی او و یا کمی پیشتر نوشته شده بودند. ولی تغییرات آوایی در نام شغنان هنوز ادامه داشت. در زمان ناصر خسرو آوای "گ" دیگر به "غ" تغییر صدا کرده است. در اینجا هم میتوانیم بیتی را که دکتور خوشنظر پامیرزاد از دیوان ناصر خسرو برای نمونه مثال آورده است تکرار کنیم.

ور به مال اندر بودی هنر و فضل و خطر کوه شغنان ملکی بودی بینا و بصیر (79)

در اینجا است که آثار تاریخی نام شغنان را به گونه دیگر نمینویسند و این شکل تا امروز در زبان فارسی باقی مانده است؛ به عبارۀ دیگر میتوانیم بگوییم "خشکیده" است. یک دلیل خیلی قانع کننده را میتوان برای این امر آورد. در دوره ناصر خسرو، و بعداً، زبان فارسی نفوس قابل توجهی در شغنان پیدا میکند. در حقیقت زبان فارسی زبان میانجی در بین اقوام منطقه میگردد و مهمتر از همه؛ رابطه با دنیای بیرون از شغنان با این زبان انجام میگردد. تغییرات بعدی، که در نام شغنان رخ میدهند، دیگر محدود به ضرورت گویشوران زبان شغنی میگردد.

باز هم یادآور میشویم که اشکال "شکنان، شگنان و شغنان" در خود زبان شغنی در دوره های مختلف رایج بوده اند و از زبان فارسی تنها پسوند آخر؛ یعنی "ان"، به این نام علاوه شده است. پیش از نفوس زبان فارسی در شغنان، هرگاه نام شغنان در خود زبان شغنی تغییر آوایی کرده، انعکاس آن در فارسی و زبانها دیگر ثبت شده است. و چون آخرین شکل این نام در فارسی "شغنان" ثبت شده دیگر به همین صورت باقی مانده است. اما نام "شغنان" در زبان شغنی در زمانهای نه چندان دور تغییرات آوایی دیگری را پیمود. پس بیابید مراحل بعدی تغییر آوایی را که در نام شغنان رخ داده است تحلیل کنیم.

تغییر آوای "ش" به "š" در زبان شغنی هنوز هم ادامه دارد؛ به اصطلاح زبانشناسی یعنی تولیدی است. واژه "خاš" در شغنی از "شاخ" فارسی گرفته شده است. تنها زبان ایرانی شرقی دیگر، که واژه "شاخ" را از فارسی گرفته زبان اشکاشمی است. در زبانهای دیگر، از جمله همه زبانهای پامیری، واژه "شاخ" از ایرانی قدیم گرفته شده است؛ مثلاً روشانی "بنهو xāw", برتنگی "بنو xaw", یزغلامی "بناو xow", وخی "šəw". ریشه همه این اشکال به ایرانی قدیم "شرو-šrū" میرسد. در ایرانی قدیم -šrū-/šrwā- به جز از "شاخ سر" معنی "ناخن، چنگ" را هم افاده میکرد (80). در شغنی شاید مفهوم "ناخن، چنگ" این واژه باقی مانده است و آنرا میتوانیم در واژه "بنوک xaw-ak" پیدا کنیم؛ "یے بنوک yi xawak" یعنی یک مشت/یک چنگال/یک قبضه.

"خئش xēš" و "خئبچک xēšcak" (و "خئش xaš") هم از فارسی گرفته شده اند چون ریشه همه این واژه ها به "شاخ" فارسی میرسد و در معنی هم چنانیکه در فارسی دارند در شغنی هم همان است. "خئبش" و "خرنون" هم

پامیرزاد، خوشنظر. ۱۳۹۱. شغنان و شغنی ها در شاهنامه 79.

80. Edelman, D. I. 2009. Сравнительная грамматика восточноиранских языков: Лексика. pp. 154

در قطار این واژه ها قرار دارند. واژه های ذکر شده در زبان شغنی یک مرحله تغییر آوایی را سپری کردند که اشکال میانه آنها ثبت نشده است. ولی با استفاده از قانونهای تغییر آوایی ما میتوانیم اشکال قدیمتر این واژه ها را بازسازی کنیم.

در بالا گفته شد که قاعده تضعیف آوا، آوای "k" را که یک آوای قوی است، در آخر به "č" بر تغییر میدهد؛ یعنی به یک آوای ضعیفتر. برای تغییر آوای اول در نام شغنان ما میتوانیم از قاعده "تقویه آوا" استفاده کنیم و تغییر "š" به "š̌" و سپس "bňš̌" به "x̌" را از نگاه این قاعده توضیح بدهیم. مفهوم و کاربرد تقویه آوا در حقیقت برعکس تضعیف آوا است. این دو پروسه در آوای نام "شغنان" توازنی را بوجود میآورند که تغییر "شغنان" را به "خرنون" امکانپذیر میکند. در اینجا باید یادآور شویم که تضعیف آوا بسیارتر در داخل و آخر واژه رخ میدهد و تقویه آوا، بر عکس، در سر واژه؛ دقیق همین پروسه در تغییرات آواها در نام شغنان دیده میشود. نتیجه گیری این پروسه در جدول پایانی آورده شده است. (تغییر واولها در این جدول در نظر گرفته نشده است). آوای ə در بدل a/i/u آورده شده است).

تقویه آوا ↑	š̌	ə	k	nān	تضعیف آوا ↓
	š̌	ə	g	nān	
	š̌	ə	ɣ	nān	
	š̌̄	ə	ɣ	nōn	
	š̌̄	ə	ɣ̄	nōn	
	x	u	ɣ̄	nūn	

به همین ترتیب واژه "شاخ" هم، که در اصل فارسی است، نخست به "š̌x̌" ، بعداً به "š̌x̌ōš̌" و در آخر به "x̌ōš̌" تغییر شکل و تلفظ کرده است. ما میدانیم چنین تغییرات صوتی، که در میان شاخ فارسی و خابن شغنی بازسازی شده اند، در زبان شغنی امکانپذیر استند. گویشوران این زبان میتوانند تلفظ "š̌x̌ōš̌" و "š̌x̌ōš̌" را تحمل کنند ولی "x̌ōš̌" را نکنند. نمونه های دیگری از این گونه تلفظ قابل تحمل "bňš̌š̌" و "š̌x̌ōš̌" استند (شش، شیشه).

قابل ذکر است، چون این سوال برای ما هم خلق شد، که چرا همه واژه هایی که این پروسه را طی کرده اند در اصل از فارسی گرفته شده اند؟ مگر این خود بیانگر آن نیست که "شغنان" هم از فارسی گرفته شده باشد؟ در مورد نام شغنان دلایلی آورده شد و آنهم اینست که واژه یا اسم "شغنان" سابقه و شواهد نوشتاری دارد (شگنان و شگنان). ساختار مورفولوژی هر سه اشکال ذکر شده تحت تاثیر زبان فارسی سکه زده شده؛ ولی ریشه و پسوند اولی این اسم از خود زبان شغنی گرفته شده اند. تکراراً یادآور میشویم که سیاح چینیایی این نام را در قرن هفتم میلادی به شکل "شِکِنی" درج کرده بود. در این زمان زبان فارسی بیکه ما آنرا به شکل امروزی اش میشناسیم اصلاً وجود نداشت و فارسی میانه (پهلوی) در منطقه هیچ نفوسی نداشت. بلی واژه های دیگر اصیل شغنی هم این پروسه را طی کرده اند. یکی از این واژه ها "x̌ōš̌" (شش) میباشد. شرح تغییرات صوتی در این واژه خود به یک مقاله نیاز دارد که در اینجا از آن صرف نظر کردیم.

به همین ترتیب تغییراتی که در آوای نام "شغنان" رخ داده است باید شبیه تغییراتی باشد که در واژه های "شاخ" و "شیشه" و امثال این واژه ها رخ داده است. درست، شرح کامل این تغییرات آوایی هم نیاز به چندین صفحه دارد.

نه تنها مصوتها بلکه تغییراتی که در واول ها رخ داده است باید ملاحظه شوند. برای ضرورت کنونی ما، کافی است به نتیجه بیکه در جدول پایانی آورده شده است قناعت کنیم.

خبینه xēxā/	بنیینه/xēxā		شیشه/šiša				
خاینس/xōx	بناینس/xōx	بناخ/xōx	شاخ/šōx				
خرنُون	بُنُر نُون	بنغنن	شغنن	شگنن	شکنن	شکنی	(سکا) شکه
xuŋnũn	xuŋnũn	xuŋnōn	šuŋnōn	šignān	šiknān	šikini	šaka (saka)
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

## خلاصه

در وادی شیوه گورستانهایی هستند که قدمت آنها، با در نظر داشت محتوای آنها، به دوره های پیش از اسلام میرسد. آثار تاریخی یکه از گورها در پامیر شرقی به دست آمده اند به محتوای گورهای شیوه شباهت دارند. لذا، در این مقاله ما به سراغ سرگذشت سکاها رفتیم تا از هویت آنها چیزی را دریافت کنیم. در این مقاله ما به نتیجه یی رسیدیم که، سکاها یکی از شاخه های بزرگ ایرانیان (آریاییها) از گذشته های دور تا به امروز در پامیر و سرزمینهای همجوار آن در هندوکش زندگی میکنند.

در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد در اثر کوچیدن یوچپها از غرب چین به باختر، بیشتر سکاها یکه در مناطق ایلی/قزاقستان، کوههای تیان-شان، و فرغانه امروزی زندگی میکردند به طرف جنوب کوچیدند. مسیر حرکت این سکاها از دره های پامیر میگذشت که در نتیجه قبیله های نو سکاها را به این سرزمین رخنه کرد. نهایتاً بیشتر سکاها خود را از مسیر پامیر به شمال هند رساندند.

سکاها یکه در پامیر و هندوکش باقی ماندند نیاکان مردمان پامیر و هندوکش را تشکیل دادند و بیش از دو هزار سال است در همین سرزمین زندگی میکنند. یکی از مشخصات یکه مردم پامیر را به سکاها میرساند زبان آنها است. تمایز یکه بین زبانهای پامیری امروز وجود دارد از وابستگی آنها به قبایل گوناگون سکاها سرچشمه میگیرد. بالای هم رفته، ریشه "سکا" در نامهای دو ناحیه بزرگ پامیر، شغنان و اشکاشم، از گذشته تا امروز باقی مانده است.

## منابع و مأخذ

1. پاميرزاد، خوشنظر. ۱۹۹۸. تاريخ باستان شغنان. دوشنبه. اکادمی علوم تاجکستان
2. شغنان و شغنی ها در شاهنامه، ۱۳۹۱، [سایت سیمای شغنان]
3. ثابتی، نوروز علی. ۲۰۱۲. هویت چیست و بحران هویت چگونه صورت می پذیرد؟ وجه تسمیه شغنان، [سایت سیمای شغنان]
4. کهزاد، احمد علی. ۱۳۲۹. تاريخ افغانستان. کابل. وزارت معارف؟
5. حدودا لعالم. ۳۷۲ ه.ق (تألیف)، 1983 میلادی (نشر). تهران، کتابخانه طهوری
6. Abetekov, A. 1994. Ancient Iranian Nomads in Western Central Asia in “History of Civilizations of Central Asia”. Paris. UNESCO
7. Aurobindo, A. 1998. The Secret of the Veda. Pondicherry. SAA Press
8. Avari, B. 2007. India: The Ancient Past. New York. Routledge
9. Bailey, H. W. 1970. The Ancient Kingdom of Khotan. [Online ]
10. Benjanmin, C. G. R. 2007. The Yuezhi: Origin, Migration and the Conquest of Northern Bactria. Belgium. Brepols
11. Bernard, P. 1994. The Greek Kingdoms of Central Asia in “History of Civilizations of Central Asia”. Paris. UNESCO
12. Bernshtam, A. N. 1956. Саки Памира в «Вестник древней истории 1». Москва. Наука
13. Bosworth, C. E. et al. 1997. Shughnān in “The Encyclopaedia of Islam, vol. 9”. Leiden. Brill
14. Bregel, Y. 2003. An Historical Atlas of Central Asia. Lienden. Brill
15. Bubenik, V. & Hewson J. 2006. From Case to Adposition. Amsterdam. JBP
16. Cardona, G. & Jain D. 2003. The Indo-Aryan Languages. London. Routledge
17. Chakravarti, M. 1986. The Concept of Rudra-Śiva through the Ages. Delhi. Mitilal B.
18. Dani, A. H. 1989. History of Northern Areas of Pakistan. Islamabad. NIHCR
19. Edelman, D. I. 1966. Язгулямский язык. Москва. Наука
20. Сравнительная грамматика восточноиранских языков: Лексика. Москва. РАН, 2009.
21. Edelman, D.I. and Dodykhudoeva L. R. 2009. The Pamir Languages in “The Iranian Lanuages”. New York. Routledge
22. Emmerick, R.E. 1968. Saka Grammatical Studies. London. OUP
23. Enoki, K. 1994. The Yueh-chih and their Migrations in “History of Civilizations of Central Asia”. Paris. UNESCO

24. Frye, R. N. 1983. The History of Ancient Iran. München. Beck
25. The Heritage of Central Asia. Princeton. Markus WP, 1996.
26. Harmatta, J. 1966. The Oldest Khararoshti Inscription in Inner Asia in “Acta Orientalia, vol. XIX”. Budapest. AK
27. Languages and Literature in the Kushan Empire in “History of Civilizations of Central Asia”. Paris. UNESCO, 1994.
28. Kalandarov, T. S. 2004. Шугнанцы. Москва. РАН
29. Karamshoev, D. 1991. Шугнанско-Русский Словарь. том 2. Москва. Наука
30. Kuzmina, E. 1994. Откуда пришли Индоарии? . Москва. РАН
31. The Origin of the Indo-Iranians. Leiden. Brill, 2007.
32. Арии-путь на юг. Москва. Летний сад, 2008.
33. Lamberg-Karlovsky, C. 2013. The Oxus Civilization.[ [Wikipedia](#)]
34. Litvinsky, B. A. 1972. Древние кочевники «Крыши Мира». Москва. Наука
35. Lyonnet, B. 1993. Central Asia, the Indo-Aryans and the Iranians. Helsinki.  
SUOMALAINEN
36. Mallory, J.P. 1989. In Search of Indo-Europeans... New York. Thames and Hudson
37. McIntosh, J. 2008. The Ancient Indus Valley. Santa Barbara. ABC-CLIO
38. Monier, W. 1899. A Sanskrit-English Dictionary. Oxford. OUP
39. Pakhalina, T. N. 1976. О происхождении топонимов Ишкашим, Язгулям и Вахан в «Иранское Языкознание». Москва. Наука
40. Pankov, I. V. 2013. Средняя Азия и Евразийская степь в древности. СПб. ПЛЮ
41. Skjærvø, P.O. 2009. Old Iranian in “The Iranian Languages”. New York. Routledge
42. Yule, H. 1872. Geography of the Valley of the Oxus. London. WC&S
43. Watters, T. 1904. On Yuang Chwang’s Travel in India. London. RAS
44. Witzel, L. 2003. Linguistic Evidence for Cultural Exchange in Prehistoric Western Central Asia. Sino-Platonic Papers Number 129.
45. Zelinsky, A. N. 1964. Древние пути памира в «Страны и народы востока». Москва. Наука.